

هویت جنس زن

هر طایفه ای از من گمان خود دارد
من زان خودم چنانکه هستم

3	گذر زمان.....
4	زنان نویسنده و شاعر
10	ریشه رمانهای لژیینی.....
15	من کیستم.....
17	اتو کردن پستان
19	قدرت ولذت (قسمت دوم).....
30	همجنسگرایی مد شده.....
31	من لژیین هستم.....
32	لژیین.....
36	ایدئولوژی ازدواج.....
39	سفید و سیاه (قسمت سوم).....
41	اولین بار.....
44	صندلی بی چرخ.....
46	پزشکی.....
54	فیلم.....
55	قاب عکس.....



به نام عشق

در این دنیا آدمها می آیند و میروند بعضیها در زیر سایه ی درختی می نشینند و شعر می گویند و بعضی دیگر آنها را قطع می کنند، مهم نیست، درختها باز هم جوانه می زنند ، باز هم قد می کشند، سبزمی شوند و ریشه می کنند. درختها قدرت دارند، درختها ریشه دارند.

ای آدمهای تیر زن ،فرق من با آن درخت کلام هست، نمی توانید هرگز خاموشم کنید. من یک زن همجنسگرا هستم، استقامتم مثل یک درخت تنومند است، به اندازه ی چند نسل ریشه کرده ام، در مقابل بدی ها سکوت نخواهم کرد، اگر بدنم را تیر زنید با جوانه ها چه می کنید؟

همجنس من



با گذر زمان ، در می یابید که تفاوت بسیار حساسی ، بین گرفتن دست یک انسان، با به زنجیر کشیدن روح او، وجود دارد و میآموزید که عشق به مفهوم امنیت خاطر نیست و به تدریج ، در می یابید که بوسه ها به مفهوم میثاق ، و هدیه به مفهوم یک تعهد نمی باشد و به تدریج شکستهای زندگی خود را با سرافرازی و چشم های باز می پذیرید، یعنی با وقار و متانت بزرگسالان ، نه با اندوه کودکانه. می آموزید که تمام جاده های منتهی به آینده را باید همین امروز با دست خود بسازید، زیرا زمینهای فردا برای پیاده کردن نقشه ها، بسیار سست و نا امن می باشد. با گذر زمان ، در می یابید که حتی نور زیبای آفتاب، به صورت تابش مفرط ، می سوزاند.

پس منتظر کسی نباشید تا از راه رسیده ، گلی بیاورد. باغچه ی زندگی خویش را با دست خود بکارید و روح خود را، با دست خود بیاراییید. و شما می آموزید که واقعاً قدرت صبر و تحمل را دارید، برآستی پر قدرت و توانمندید و برآستی ارزش و منزلت دارید.

زنان نویسنده و شاعر ایرانی

شاید اگر بخواهیم نام و زندگی تمام زنان شاعر و نویسنده را بنویسیم از عدد میلیون رد شود در اینجا به زنان مؤثر در پیشبرد شعر و ادب و زنان پیشرو اکتفا شده است امیدوارم دوستان لطف فرموده و این لیست را کامل کنند.

آتوسا مادرخسایار شاه که نخستین زن شاعر و ادیب ایران بود و از مشوقین آموزش و پرورش در عهد خود به شمار می رفت.

ملافضه کتاب، " کشف الغطا " را نوشت. وی زنی عالم ، فاضل و ادیب و خوشنویس بود . او سرپرستی تدریس اصول و فقه و حدیث را بر عهده داشت و بعضی از علما کتاب قوانین میرزای قمی را نزد او خواندند. گفته اند که وی از راه استنساخ کتب امرار معاش می کرد.

افراین اولین نویسنده زنی است که نویسندگی را حرفه و شغل خود قرار داد.

رقیه قزداری شاعر ایرانی که بنا به روایتی در سال 95 و به روایتی دیگر در سال 99 ق. در بصره به دنیا آمد و در خانواده ای تهیدست رشد یافت، رابعه به شعر و ادب فارسی و عربی مسلط بود و به هر دو زبان شعر می گفت. سال وفات رابعه به سه قول 135 یا 180 یا 185 ش. گفته شده است.

مهستی گنجوی در سال 559 ش. وفات یافت نام اصلی او منیژه بود و در سال 475 ش متولد شد. وی علاوه بر آن که شعر می گفت چنگ نیز می نواخت . بسیاری او را پیش کسوت زنان شاعر فارسی زبان دانسته اند.

فخرالسلطنه فروهر از زنان فعال و نویسنده در زمان مشروطیت بود. او در اداره مجله نسوان و طنخواه نقش مؤثری داشت و او را به خاطر چاپ مقاله در روزنامه شفق سرخ محکوم به تبعید کردند، اما دستگاه حکومتی وقت فقط به تبعید بیست روزه او به قم اکتفا کرد.

صدیقه دولت آبادی از فعالین جنبش زنان در ایران و نویسنده و روزنامه نگار در سال 1261 ش. به دنیا آمد او سال ها در اروپا تحصیل کرد و مقالات بسیاری نیز در زمینه مسائل زنان دارد و در جهت گسترش آگاهی زنان خدمات بسیاری انجام داد وی در سال 1340 در گذشت.

خانم روشنگر نوع دوست در سال 1306 به دنیا آمد او نویسنده و روزنامه نگار بود که مجله " پیک سعادت نسوان " را به چاپ رساند.

دکتر مهرانگیز منوچهریان کتاب " انتقاد بر قانون اساسی ایران از نظر حقوق زن " را چاپ کرد وی حقوقدان و در سال 1968 موفق به دریافت جایزه صلح حقوق بشر شد . منوچهریان در حدود 42 کتاب و رساله در زمینه های روانشناسی ، حقوق تطبیقی و اجتماعی در داخل و خارج کشور به چاپ رساند.

پرین بانوی دانشمند ایرانی دختر گباد شاه بود که نسخه ای از اوستا را به زبان پهلوی برای مؤیدان هندی رونویسی کرد.

دکتر پوران دخت شجیعی دارای دکترا در ادبیات فارسی و اولین استاد زن در دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان و از آثارش به کتاب " درباره ی سبک شعر پارسی " می توان اشاره کرد

بیجه منجمه از زنان منجم , شاعر و فاضل قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری وی تقویم را به خوبی استخراج می کرد و شعر نیز می سرود.

جانان بیگم زنی دارای علم و فضل بود و تفسیری بر قرآن نوشت .

خانم سیمین دانشور در سال 1300 به دنیا آمد دارای درجه دکترا در ادبیات فارسی و اولین مجموعه داستانش را در 1327 منتشر کرد . دو کتاب به نام سووشون و جزیره سرگردانی را منتشر و تعداد زیادی کتاب و مقاله ترجمه کرده است.

نصرت امین اصفهانی از زنان فقیه و مجتهده دنیای اسلامی و از اساتید حوزه علمیه اصفهان و از نویسندگان شهیر ایرانی که در سال 1366 در گذشت.

بدر الملوک بامداد نخستین کتاب خانه داری به سبک جدید را برای زنان و دختران به رشته تحریر در آورد و کتاب روانشناسی تربیت, هدف پرورش زن , تعلیم و تربیت دموکراسی در ایران از دیگر نوشته های ایشان است.

گلبدن بیگم در 930 قمری به دنیا آمد متولد خراسان و خاطراتش را با عنوان " همایون نامه " منتشر کرد که نسخه ناقص آن در موزه بریتانیا وجود دارد.

ام الفضائل (علویه هاشمیه اصفهانی) کتاب " سیرملوک" را به چاپ رساند. از وی کتاب های دیگری هم چون " معاد یا آخرین سیر بشر" به چاپ رسیده است.

شاه بیگم ملقب به ضیاء السطنه , دختر فتحعلیشاه که زنی سخنور فرمان نویس و خزانه دار و خطاط کتاب و زیارت نامه های متعدد دارد.

هاشمیه خواهر حاجی امین التجار اصفهانی در فقه و اصول به درجه اجتهاد رسید و به مقام استادی نائل شد دارای کتب علمی متعددی از جمله کتاب اربعینی در جمع اجتهاد را به رشته تحریر در آورد.

ساره خاتون ترجمه و شرح کتاب " عوامل جرجانی " را به نام " شرح عوامل المائه " نوشت.

شهناز رشدی (آزاد مراغه ای) به واسطه چاپ مقالاتش دچار مشکلات زیادی از جمله حبس و زندان شد.

سرور مهکامه شاعر ایرانی در لاهیجان به دنیا آمد وی بیش از 5000 بیت شعر دارد و در سال 1325 در کنگره نویسندگان در شمار هیئت ریسه بود.



جهان ملک خاتون شاعری شیرازی و معاصر با حافظ بود که با حافظ رد و بدل شعری داشت او انجمنی داشت و دانشمندان زمان وی درخانه او گرد می آمدند. نسخه دیوان او در کتابخانه فرانسه موجود است.

مهتراج رخشان (بدرالدجی) سخنرانی و مقالات بسیاری در مورد آزادی زنان به نگارش درآورد او به زبان های انگلیسی، فرانسه و عربی آشنایی کامل داشت و بیش از هزار بیت شعر سروده است. او متولد 1286 تهران می باشد.

پروین پیر مارشال غیبی شاعر بود و کتبی نیز تألیف کرده است از جمله کتاب "اسرار تاریخ پارس" . وی در سال 1282 ش. در شیراز متولد شد.

بی بی خانم استرآبادی (وزیراف) در سال 1313 کتابی به نام "معایب الرجال" را در جواب به رساله "تأدیب نسوان" به دست خط خود به نگارش درآورد. مضمون کتاب در واقع نقدی است بر کتاب "تأدیب نسوان". شاید بتوان گفت کتاب معایب الرجال اولین نوشته در ایران است که یک بانوی روشنفکر ایرانی از نگاه زنانه به نقد اجتماعی می پردازد.

افضل وزیری دختری بی بی خانم استرآبادی توانست مدرک "سرتیفکا" دارالمعلمین را بگیرد وی مقالات متعددی در احقاق حقوق زنان در روزنامه های آن زمان مانند شفق سرخ می نوشت.

زینب شهده دختر احمد ایبوردی یکی از خطاطان معروف قرن ششم است. وی در سخنوری و شاعری شهره زمان خودش گشت و در سال 574 ق. به سن 80 سالگی در گذشت.

نصرت امین اصفهانی در سال 1265 ش. به دنیا آمد. وی از زنان فقیه و مجتهده دنیای اسلامی و از اساتید حوزه علمی اصفهان و نویسندگان شهیر ایرانی است که در سال 1366 در گذشت.

طاهره (طایره) در سال 1278 ق. در تهران متولد شد وی شاعری متبحر بود و در سلسله مقالات خود که در روزنامه ی ایران نو با نام خانم دانشمند به چاپ می رسید از تعدد زوجات و طلاق و آموزش دختران سخن می گفت.

اعظم سپهر خادم روزنامه نگار و نویسنده در سال 1321 به دنیا آمد وی صاحب امتیاز مجله "پست ایران" بود و چهار سال نیز نماینده زنان روزنامه نگار ایرانی بود .

خانم شهلا لاهیجی در سال 1312 به دنیا آمد نخستین ناشر زن فعال در زمینه چاپ آثار زنان است . وی نویسنده و مترجم است و مقالات متعدد و کتاب هایی در زمینه مسائل زنان دارد.

مهر النساء ملقب به نورجهان و نورمحل در سال 984 ق . به دنیا آمد وی از زنان کاردان، مدیر، هنرمند و شاعر بود. مهر النساء ایرانی چندین سال ملکه هندوستان بود. وی سه روز از روزهای هفته را برای رسیدگی به کارهای زنان تعیین می کرد تا به شکایت های آنان رسیدگی کند. حتی یک روز وقتی دختری دوازده ساله که قرار بود با شوهر که فوت شده بود سوزاند شود، سراسیمه پیش مهر النساء پناهنده شد او به معبد هندوها برفت و خواست به جای دختر او



را در آتش بسوزانند برای همین آن ها از سوزاندن دختر صرف نظر کردند. ایشان از زنان نامدار ایرانی موفق هستند.

منیر مهران (اصفیا) از زنان خبرنگار و نویسنده ورزشی هستند.

تاج السلطنه در سال 1301 ق. به دنیا آمد. یکی از دختران ناصرالدین شاه بود. او زنی هنرمند و نویسنده ای تجددخواه بود. به آموختن موسیقی، نقاشی، زبان فرانسه و مطالعات ادبیات، تاریخ و فلسفه پرداخت. وی از مروجان اندیشه آزادی زنان بود خاطرانش را که در سال 1303 شمسی نوشته شامل دورانی است که از بدو تولد شروع و تا جایی از همسرش خاتمه می یابد. این کتاب به سبک رمانی تاریخی به رشته تحریر در آمد.

در 15 خرداد 1299 ش. تقی رفعت در مجله ی آزاد یستان با نام مستعار فمینا شعری خطاب به زنان می نویسد او در مورد آزادی زنان و فیمینیست مناقشات قلمی با دکتر رفیع خان امین در روزنامه تجدد داشته است که در این گفت و گوها به نوعی از یکدیگر انتقاد کرده و به بحث می پرداختند.

ربابه الهی دارای شش کتاب هم چون " الجنة و الرضوان " " الهی نامه " به رشته تحریر در آورده و ناشر تمامی کتاب هایش بوده است.

طلعت بصاری شاعر و نویسنده در سال 1302 در بابل به دنیا آمد وی چند کتاب در مسائل زنان دارد او در رشته زبان و ادبیات فارسی دکترا گرفته است.

فخرآفاق پارسای در سال 1275 شمسی به دنیا آمد و دور از چشم پدرش به مدرسه دوشیزگان وطن می رفت و درس می خواند با وجودی که پدرش تهدید کرده بود که به دنبال تصدیق گرفتن نرود و نگذاشت در امتحانات نهایی شرکت کند، در منزل فرانسه، فارسی و عربی را به خوبی فرا گرفت بعد از ازدواج و سکونت در مشهد مشغول تدریس شد و مجله " جهان زنان " را منتشر کرد و به سبب مقالاتی که می نوشت ابتدا تهدید و سپس به قم تبعید شد. پارسای دو سال تبعید بود و سپس به عضویت جمعیت نسوان وطنخواه درآمد و فعالیت خود را در راه احقاق حقوق زنان ادامه داد.

بانوی مجتهد " نصرت امین " در اصفهان به تحصیل پرداخت و به مراتب علمی و الایی رسید و بالاخره به دریافت اجازه اجتهاد نائل شد. وی عمر خود را یکسره به تألیف و تدریس گذراند و تألیفات متعددی همچون " سیر و سلوک در روش اولیاء " مخزن العرفان " و 15 جلد تفسیر کامل قرآنی دارد که جملگی به نام " یک بانوی ایرانی " منتشر می شد. او در سال 1362 شمسی در گذشت.

قدسیه حجازی در سال 1297 متولد شد. او در مدرسه ترقی که ماهرخ گوهر شناس تأسیس کرده بود با وجود مشکلاتی که از طرف خانواده داشت به تحصیل ادامه داد و از دانشگاه تهران فارغ التحصیل و دکترای خود را در پاریس اخذ کرد و تألیفاتی همچون بررسی جرائم زن، ازدواج در دین اسلام، زن از نظر قضایی و اجتماعی، بشر در پناه اسلام دارد. حجازی تسلط کامل به زبان عربی و فرانسه داشت و شرکت حقوقی قدسی و مرکز انتشارات حقوقی قدسی را تأسیس کرد و در سال 1367 درگذشت.

ملکه ایران همسر ظهیر الدوله و دختر ناصرالدین شاه از زنان برجسته آزادیخواه در انقلاب مشروطیت بود. در زمان به توپ بستن مجلس شورای ملی خانه او را نیز غارت و خراب کردند.

ظهیر الدوله رئیس انجمن اخوت بود که ملکه ایران در جلساتی که این انجمن برگزار می کرد حضور داشت و سخنرانی می کرد. وی دو دختر به نام فروغ الملوک و ملک الملوک داشت. ملکه ایران شعرهای اجتماعی و میهن پرستانه می سرود.

سیمین بهبهانی شاعر معروف ایرانی در سال 1306 در تهران متولد شد و تحصیلات خود را در دانشگاه تهران در رشته قضایی به پایان رساند و سالها به تدریس ادبیات در دبیرستانهای تهران مشغول بود. سیمین بهبهانی فرزند عباس خلیلی مدیر روزنامه اقدام و بانو فخر عظمی ارغون است.

بدری تندری (فانی) در سال 1285 ش. متولد شد. وی بیش از دو هزار بیت شعر دارد و کتابی به نام "مقام زن در جهان" را منتشر کرده است. وی لیسانس ادبیات و زبان فرانسه و عربی بود.

زندخت شیرازی در سال 1288 در شیراز متولد شد و از نوادگان کریم خان زند بود. زندخت نویسنده و شاعری توانا بود. او در 42 سالگی در تهران درگذشت.

گلبدن بیگم در سال 930 ق. به دنیا آمد. متولد خراسان بود و فارسی و ترکی را خوب می دانست و خطی خوش داشت و خاطرانش را با عنوان "همایون نامه" نوشت که نسخه ناقص آن در موزه بریتانیا موجود است.

18 مرداد 1376 :

پری سلطان محمدی درگذشت. وی در سال 1315 به دنیا آمد. در دفتر مرکزی سازمان ملل در زمینه برنامه ریزی با سمت ریاست پرسنل آنجا مشغول به کار بود. برنامه ریزی اجرایی برای زنان را تا سال 2000 انجام داد.

19 مرداد 1328:

چاپ مجله ی "فرنگستان" توسط حکیمه رضوانی قدیمی.

29 مرداد 1277 :

زینب پاشا و عده ای از زنان به خانه و انبار نظام العالمایکی از مقتدران و محترمان تبریز حمله کردند. آن ها مسلح بودن و درگیری سختی بین زنان به رهبری زینب پاشا و سربازان نظام العلماء به



وجود آمد که سرانجام انبار انباشته از گندم به تصرف زینب پاشا و زنان دیگر در آمد و بین مردم تقسیم شد.

قرارداد رژی یعنی زمانی که ناصرالدین شاه امتیاز خرید و فروش توتون و تنباکوی ایران را به انگلیس واگذار کرد دشروع شد. زینب پاشا سردسته ی گروهی از زنان تبریز بود که بر علیه ظلم و اچحاف حکومت و محتکران مبارزه کردند. در تبریز اشعار فراوانی از دلاوری های زینب سروده شده است. مردم او را سمبل زنی قهرمان و ظلم ستیز می دانستند. او یک گروه 7 نفره زنان را رهبری می کرد و در همه جا علیه ظالمین می جنگید. هفت یار او " فاطمه نساء " " سلطان بیگم " " ماه شرف " " جانی بیگم " " خیرالنسا " " ماه بیگم " " شاه بیگم " بودند.



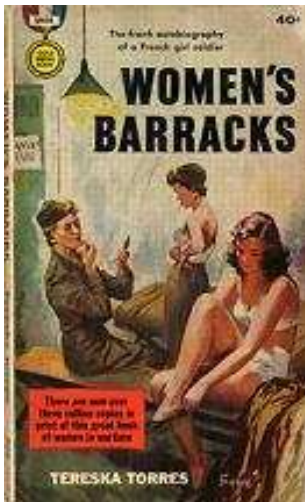
ریشه رمانهای لژیینی

نگاهی به تاریخ داستانهای لژیینی

در سال 1950 لژیینها بندرت می توانستند از هم نوع خود، در فضایی کاملاً محافظه کارانه با مردمی که بیشتر پیرو سنتهای قدیمی بودند، صحبتی به میان آورند و یا مطلب مثبتی در مورد خودشان بخوانند. اما این دوره بعد از جنگ جهانی دوم، با ظهور رمانهای لژیینی پایان گرفت. برای این نوشتار ها لفظ خمیر کاغذ (کاغذ کاهی) "Lesbian Pulp Novel" را بکار می برند، زیرا کاغذ نوشتاری آنها از ارزان ترین نوع کاغذ بود. این کتاب ها دارای مطالب متنوعی بودند، از قبیل افسانه های علمی، معمایی و وسترن، که با کمترین قیمت در ایستگاه های اتوبوس و داروخانه ها فروخته می شدند.

تصاویر مهیج و داستانهای لژیینی، برای لژیینها حکم خشکی در میان دریای پهناور هموفوبیا را داشت، زیرا آنها سرانجام توانسته بودند برای اولین بار در مورد افرادی همچون خود در مطبوعات مطلبی بخوانند.

لژیین ها در کاغذ چاپی



در سال 1950 انتشارات "گلدن مدال" آغاز به چاپ کتاب هایی با موضوعات سکسی نمود. یکی از اولین داستانهای لژیینی به نام "سرباز خانه زنان" *Women's Barracks*، نوشته ی "ترسکا تورس" Tereska Torres بود که به چاپ رسید. مستهجن بودن تصویر روی جلد به خواننده می رساند که داستان حاوی چه موضوعی است. در سال 1952 این کتاب را بعنوان یک داستان شهوت انگیز و پورنو به زیر سؤال بردند، همین کار باعث فروش هر چه بیشتر این کتاب شد و نیز راه را برای کتاب های لژیینی دیگر هموار کرد.



کتاب "زنان بدون مرد" *Women Without Men*، یکی از 10 پرفروش‌ترین کتاب‌های سال 1957 معرفی شد.

گرچه بیشتر این داستانها برای تحریک جنسی و لذت تخیلی مردان نوشته می‌شدند، با این وجود هنگامی که لزیب‌های آن دوران می‌دیدند که نامی از آنها بر روی کاغذ آورده شده است بسیار هیجان زده می‌شدند. هرچند که برای خوانندگان امروزی داستانهای آن زمان بیمزه جلوه می‌کند، اما برای زمان خود بسیار هیجان‌انگیز بوده‌اند.

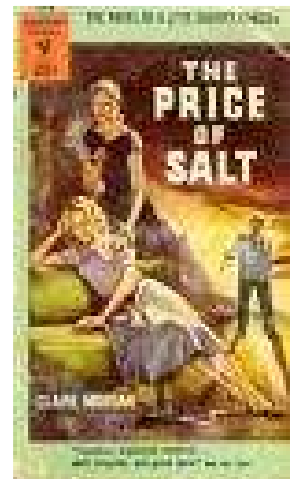
بدلیل مسائل اخلاقی که در آن دوره وجود داشت، و برای جلوگیری از به زیر سوال بردن این داستانها، به عنوان داستانهای پورنو، مجبور بودند که در آنها به یک بیانیه اخلاقی اشاره کنند. این بیانیه معمولاً همجنسگرایی را به زیر سؤال می‌برد و محکوم می‌کرد و شخصیت همجنس‌گرای داستان معمولاً با دگرجنس‌گرا شدن، خودکشی و یا الکی شدن نابود می‌شد.

بوجود آمدن انجمن لزیب‌ها

با وجود اینکه این کتاب‌ها اغلب پایانی تراژدی داشتند، اما لزیب‌ها از اینکه در مطبوعات مطرح می‌شدند بسیار خوشحال بودند. این کتاب‌ها قرار بود خوانده و سپس دور انداخته شوند، اما آنها در نزد زنان همجنس‌گرا به عنوان شی با ارزشی، دست به دست می‌چرخیدند و حتی در بسیاری از منازل در کمد، صندوق زیر شیروانی و زیر فرش مخفی می‌شدند. به خصوص برای زنانی که در حومه شهر زندگی نمی‌کردند، این کتابها حکم طناب نجات را داشت، زیرا متوجه می‌شدند که در داشتن این حس تنها نیستند. این کتاب‌ها به آنها دنیایی را نشان می‌داد که برایشان قابل دسترس نبود.

نویسنده‌های لزیب

گرچه بسیاری از رمانهای لزیب‌ی توسط مردان دگرجنس‌گرا با نامهای مستعار نوشته می‌شد، اما تعدادی از آنها نیز توسط لزیب‌ها، با نام‌های مستعار به چاپ رسیده است. "آن بننون" *Ann Bannon*، نویسنده داستانهای دنباله‌دار، "بوبرینکر" *Beebo Brinker* بود. او خود یک لزیب بود و مانند شخصیت داستانهایش، دورول را در زندگی بازی می‌کرد. او زنی متاهل و دارای فرزند بود، که تعطیلات خود را در لزیب‌ها بارهای نیویورک بسر می‌برد. در سال 1980 همراه با چاپ کتابش در مطبوعات، لزیب‌ها بودن خود را علنی





کرد. از دیگر نویسندگان های لزبین می توان " پاولا کریستین " Paula Christian ، را نام برد.

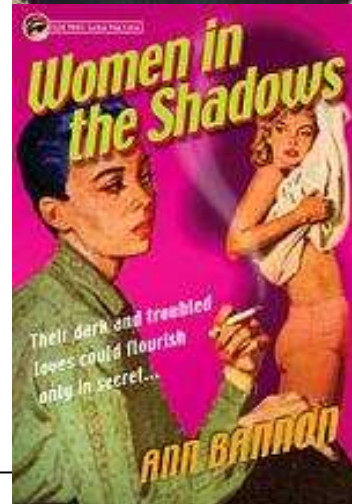
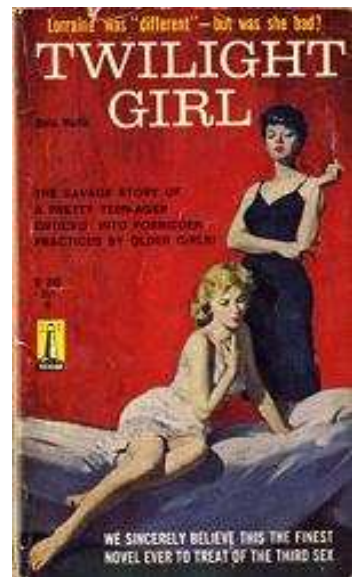


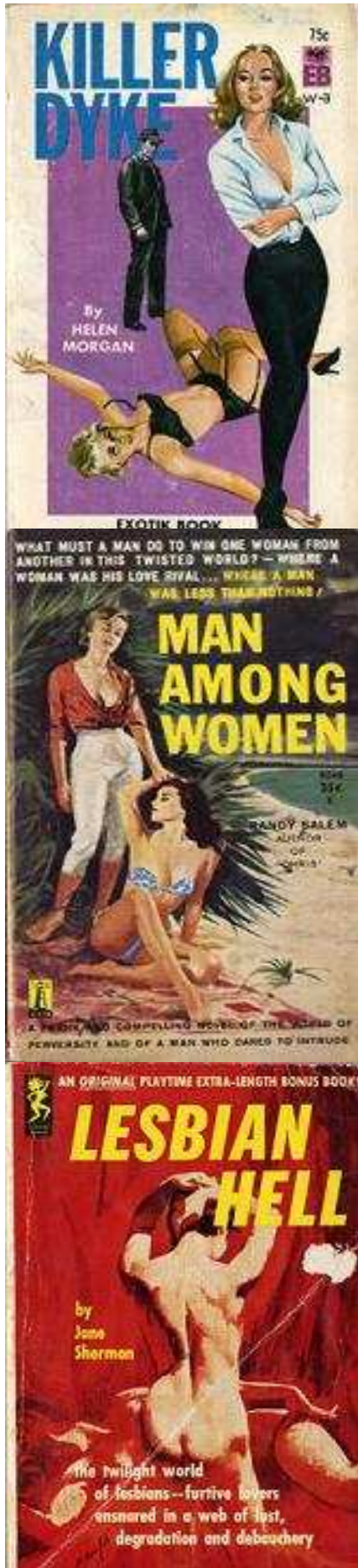
تعجب آور نیست اگر بگوییم، تمام رمانهایی که از طرفداران زن بسیاری برخوردار بودند همگی توسط نویسندگان های زن نوشته شده بودند. کتاب "قیمت نمک" *Price of Salt* توسط Claire Morgan "کلیر مورگن" با نام مستعار " پاتریکا های اسمیت " Patricia Highsmitt ، اولین رمانی بود که پایانی شاد داشت. معشوقه کلیر، " مزجینه میکر " Marijine Meeker ، با نام مستعار "وین پارکر" Vin Packer ، کتاب "آتش بهار" *Spring Fire* ، را که شباهت بسیاری با سرگذشت خود، در یک پانسیون دخترانه را داشت به قلم آورد .

کتاب دختران سپیده دم و زنان در تاریکی

امروزه جلد رمانهای لزبینی، به خمیر کاغذ آن دوره معروف شده است و حتی بسیاری از آنها را بر روی آهنربا، بر چسب و کتاب هاب مختلف مشاهده می کنیم. لزبین ها به راحتی از تصاویر روی جلد کتابها می توانستند رمان مربوط به خود را پیدا کنند.

معمولاً تصویر دو و یا سه زن برهنه ، روی جلد این کتابها بود و حتی گاهی اوقات تصویر یک مرد در پس زمینه ی تصویر قرار می گرفت. عنوان کتاب نیز می توانست به آنها در یافتن رمان لزبینی کمک کند. کلماتی همچون سایه ، سپیده دم ، غریب ، عجیب ، پیچیده در عنوانهای کتابهای لزبینی دیده می شد. بندرت پیش می آمد که شخصیت لزبین داستان، از سرنوشت خوبی برخوردار باشد. مثلاً زنی دریگر کارهای قاچاق و ممنوع می شد و به دلیل ارتباطش با زن دیگری شکست می خورد تا برایش درس عبرتی شود که دیگر با هیچ زنی هرزگی نکند. درس های اخلاقی، در این داستانها باعث شد که





رمانهای لژیونری از حالت پورنوگرافی در بیاید و درس عبرتی برای دیگران باشد. داستانها، خواننده ها را از خطرهایی که در شهر های بزرگ وجود داشت، در معرض خطر بودن بچه های یتیم، خطر رابطه پدر و دختر، ناقص بودن سکس لژیونری ها و در کل بیچارگی وجود یک لژیونری، آگاه می کرد.

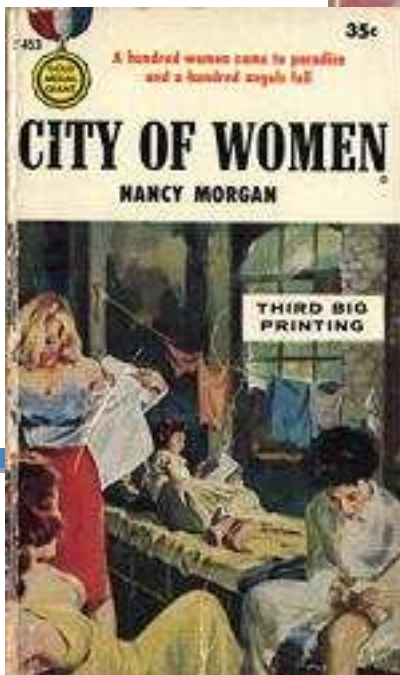
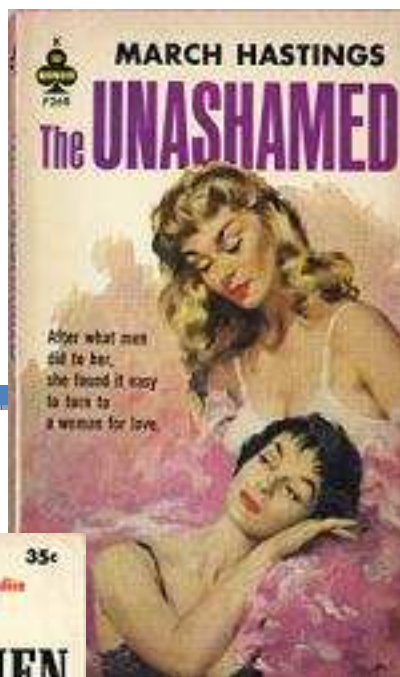
امروزه بسیاری از این کتابها چاپ مجدد شده اند و بسیاری از آنها توسط کلیسیونر های کتاب جمع آوری و نگهداری می شوند. یکی از این افراد به نام "کاترین فورست" Katherine V. Forrest است، که تمام کتاب های لژیونری دوره 50 و 60 میلادی را جمع آوری کرده است در مورد کتاب "خروج دختران غریب" *Odd Girl Out* به قلم "ان بننون" Ann Bannon، می گوید: "این کتاب در را بر روی روح من گشود و به من گفت که کیستم... اگر به دفعات از حس و قدرتی، که از خواندن این کتاب به من دست داد و تجربه کردم، بگویم و بنویسم باز هم برای شما قابل درک نخواهد بود. باید آنجا بودید

و حس می کردید."

شاید برای زنان بسیاری، درک این مطلب سخت باشد، اما به جرات می توان گفت که در جامعه ایران هنوز هم این فشار و خفقان وجود دارد و زنان همجنسگرا را به عنوان بیمارانی می بینند که دارای مرضی واگیر دار هستند، آنها را به چشم زنان فاحشه و وسیله ای جهت ارضا تخیلات جنسی مردان می دانند و تعریف می کنند. لژیونری ها هنوز هم در ایران توانایی بدست آوردن مطالب چاپی در مورد خودشان را ندارند، آنها تنها با خواندن مطالب نوشته شده به وسیله ی لژیونری های ایرانی در وب سایت های اینترنتی این حس تنها نبودن را لمس می کنند و همانطور که در 50 سال پیش زنان این کتاب ها را مخفی می



کردند، آنها نیز با بستن صفحات اینترنت به زندگی مخفی خود ادامه می دهند. خوشبختانه فضاهای کوچکی در دنیای تکنولوژی بوجود آمده است که این زنان بتوانند در خفا یکدیگر را پیدا کنند و در مشکلات و احساسات با هم شریک باشند. تفاوت عمده این نوشته ها با آن زمان دادن اطلاعات و آگاهی رسانی صحیح در مورد زندگی لزبین ها است. زیرا امروزه لزبینها بیش از پیش به فعالیتهای خود ادامه می دهند تا بتوانند صدای خود را به یکدیگر برسانند و زنانی را که هنوز در تاریکی و خفقان، به زندگی مخفی خود ادامه می دهند را نجات دهند. امروزه زنان همجنسگرا هستند که برای لزبینها می نویسند و انقلاب و جرات زندگی کردن لزبین های پیشین را، در دوران خفقان و تاریکی، گرامی می دارند.





من کیستم؟



من کیستم؟

من «**دوشیزه مکرمه**» هستم، وقتی زن ها روی سرم قند می سابند و همزمان قند توی دلم آب می شود. من «**مرحومه مغفوره**» هستم، وقتی زیر یک سنگ سیاه گرانیت قشنگ خوابیده ام و احتمالاً هیچ خوابی نمی بینم. من «**والده مکرمه**» هستم، وقتی اعضای هیات مدیره شرکت پسرم برای خودشیرینی بیست آگهی تسلیت در بیست روزنامه معتبر چاپ می کنند .

من «**همسری مهربان و مادری فداکار**» هستم، وقتی شوهرم

برای اثبات وفاداری اش- البته تا چهل- آگهی وفات مرا در صفحه اول پرتیراژترین روزنامه شهر به چاپ می رساند. من «**زوجه**» هستم، وقتی شوهرم پس از چهار سال و دو ماه و سه روز به حکم قاضی دادگاه خانواده قبول می کند به من و دختر شش ساله ام ماهیانه بیست و پنج هزار تومان فقط، بدهد.

من «**سرپرست خانوار**» هستم، وقتی شوهرم چهار سال پیش با کامیون قراضه اش از گردنه حیران رد نشد و برای همیشه در ته دره خوابید .

من «**خوشگله**» هستم، وقتی پسرهای جوان محله زیر تیر چراغ برق وقت شان را بیهوده می گذرانند.

من «**مجید**» هستم، وقتی در ایستگاه چراغ برق، اتوبوس خط واحد می ایستد و شوهرم مرا از پیاده رو مقابل صدا می زند.

من «**ضعیفه**» هستم، وقتی ریش سفیدهای فامیل می خواهند از برادر بزرگم حق ارثم را بگیرند .



من «...» هستم، وقتی مادر، من و خواهرهایم را سرشماری می کند و به غریبه می گوید «**هفت ...**» دارد- خدا برکت بدهد.

من «**بی بی**» هستم، وقتی تبدیل به یک شیء آرکائیک می شوم و نوه و نتیجه هایم تیک تیک از من عکس می گیرند .

من «**مامی**» هستم، وقتی دختر نوجوانم در جشن تولد دوستش دروغ پردازی می کند. من «مادر» هستم، وقتی مورد شماتت همسرم قرار می گیرم.- آن روز به یک مهمانی زنانه رفته بودم و غذای بچه ها را درست نکرده بودم .

من «**زنیکه**» هستم، وقتی مرد همسایه، تذکره را در خصوص درست گذاشتن ماشینش در پارکینگ می شنود.

من «**مامانی**» هستم، وقتی بچه هایم خرم می کنند تا خلاف هایشان را به پدرشان نگویم.

من «**ننه**» هستم، وقتی شلیته می پوشم و چارقدم را با سنجاق زیر گلویم محکم می کنم. نوه ام خجالت می کشد به دوستانش بگوید من مادر بزرگش هستم... به آنها می گوید من خدمتکار پیر مادرش هستم .

من «**یک کدبانوی تمام عیار**» هستم، وقتی شوهرم آروغ های بودار می زند و کمر بندش را روی شکم برآمده اش جابه جا می کند .دوستانم وقتی می خواهند به من بگویند؛ «**گه**» محترمانه می گویند؛ «**علیا مخدره**».

من «**بانو**» هستم، وقتی از مرز پنجاه سالگی گذشته ام و هیچ مردی دلش نمی خواهد وقتش را با من تلف بکند .

من در ماه اول عروسی ام؛ «**خانم کوچولو، عروسک، ملوسک، خانمی، عزیزم، عشق من، پیشی، قشنگم، عسلم، ویتامین و...**» هستم.

من در فریادهای شبانه شوهرم، وقتی دیر به خانه می آید، چند تار موی زنانه روی یقه کتتش است و دهانش بوی سگ مرده می دهد، «**سلیطه**» هستم.

من در ادبیات دیرپای این کهن بوم و بر؛ «**دلیله محتاله، نفس محیله مکاره، مار، ابلیس، شجره مثمره، اثیری، لکاته و...**» هستم.

دامادم به من «**وروره جادو**» می گوید.

حاج آقا مرا «**والده**» آقا مصطفی صدا می زند.

من «**مادر فولادزره**» هستم، وقتی بر سر حقوقم با این و آن می جنگم. مادرم مرا به خان روستا «**کنیز**» شما معرفی می کند .

من کیستم؟...

بلقیس سلیمانی



اتو کردن پستان

در اکثر جوامع سنتی مسئولیت رابطه جنسی بطور عمده بر عهده زن است. در جامعه سنتی باور عمومی بر این است که زن با زیبایی و جذابیت جنسی خود اشتهای جنسی مرد را تحریک می‌کند و این زن است که باید "نجیب" بماند تا مرد تحریک نشود و به او تعرض نکند. یکی از اصول نجابت برای زن و مبنای حفظ "نجابت" وی، پوشاندن برجستگی اندام‌های زنانه است. در کشور ما بر مبنای همین تفکر سنتی، اندام زنانه توسط چادر و مانتو پوشیده می‌شود تا مردان تحریک نشوند، ولی در کشور آفریقایی کامرون رسم سنت بر این است که برجستگی پستان دختران نابود گردد!

به این منظور، دختران در سنین بلوغ تحت عمل خشونت‌آمیز «اتو کردن پستان» Breast Ironing، توسط مادرانشان قرار می‌گیرند تا توجه جنسی پسران و مردان را جلب نکنند. از آنجاییکه رشد پستانها نشانه بلوغ جنسی است، صاف کردن پستانها به این منظور صورت می‌گیرد که دختر کم سن و سال‌تر جلوه کند و جذابیت جنسی او کاهش یابد.



به گزارش بی‌بی‌سی، سنت اتوکردن پستان در کامرون رایج است بطوریکه ۲۶ درصد دختران کامرونی در سنین بلوغ، یعنی حدود ۴ میلیون دختر، تحت خشونت «اتوکردن پستان» قرار می‌گیرند. این کار عموماً توسط مادر دختر انجام می‌گیرد. وسایلی که برای اتوی پستان استفاده می‌شود، از جمله کفگیر، موز، گوشت‌کوب چوبی، و پوسته نارگیل است که ابتدا روی آتش داغ می‌شود و سپس برای ضربه و مالش پستان مورد استفاده قرار می‌گیرد. گرچه هنوز تحقیقات علمی درباره

عوارض مشخص این عمل در دراز مدت انجام نگرفته است، اما این روش که بسیار دردناک است به بافت پستان آسیب می‌رساند.

اخیراً یک سازمان غیردولتی بنام «شبکه خاله‌ها» Network of Aunties پیکاری را بر علیه سنت اتوکردن پستان دختران آغاز نموده و به کمک سازمان آلمانی GTZ که به توسعه پایدار کشورهای درحال



رشد کمک می‌کند، این پیکار کم کم به یک کارزار بین‌المللی علیه اتوکردن پستان دختران در افریقا تبدیل شده است. مهمترین هدف این کارزار، رشد آگاهی زنان و دختران و ترک این سنت خشونت‌زا و زن ستیز است. با آن که دولت کامرون این کار را جرم اعلام نموده و آن را قابل مجازات تا حداکثر سه سال زندان می‌داند، اما منع قانونی باعث از بین رفتن این سنت نشده است. مادران از این سنت دفاع کرده و آن را برای تامین آینده بهتر برای دخترانشان ضروری می‌دانند. گاه حتی برخی از دختران خود به تحمل این شکنجه رضایت می‌دهند تا از ازدواج زودرس و تجاوز در امان مانده و به تحصیل در مدرسه ادامه دهند.

تجربه نشان می‌دهد که اتوکردن پستان نه تنها مانع از رشد غریزه جنسی در دختران نمی‌شود، بلکه حتی آنان را از بارداری زودرس و ابتلا به بیماری ایدز در امان نگاه نمی‌دارد. نمونه دخترانی که مورد این خشونت قرار گرفته و پستان‌هایشان باصطلاح اتو و صاف شده وجود دارند که پیش از ازدواج رابطه جنسی برقرار کرده و حامله شده‌اند. چنین نمونه‌هایی به مادران نشان می‌دهند که از اعمال خشونت و اقدام

به مثله کردن بدن دخترانشان برای دورنگه داشتن آنان از رابطه جنسی بپرهیزند.



به نظر می‌رسد که دلیل اصلی اعمال این خشونت شاید "نجابت" بیش از حد مادران باشد که مانع از گفتگوی صریح و بی‌پرده آنان با دخترانشان درباره رابطه جنسی می‌شود. مادران از اینکه دخترانشان مورد تجاوز قرار گیرند، باردار شوند و یا مبتلا به بیماری ایدز شوند

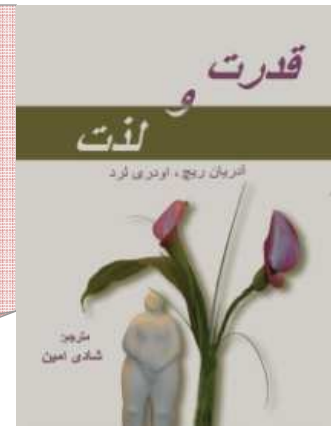
بشدت وحشت دارند. اما در عین حال همین مادران آمادگی گفتگو و صحبت درباره رابطه جنسی، شیوه‌های کنترل رابطه و روش‌های پیشگیری از بارداری و ایدز را ندارند گرچه آمادگی اعمال خشونت شکنجه‌وار بر

روی دختران نوجوان خود را دارند.

از این رو، یکی از راههای موثر کارزار مبارزه با اتوکردن پستان، دریدن پرده‌های شرم و حیایی است که مانع گفتگو درباره رابطه جنسی، روش‌های پیشگیری و بهداشت جنسی می‌گردد و اینکار از طریق آموزش گفتگو درباره رابطه جنسی به مادران صورت می‌گیرد تا بتوانند به صراحت با دختران خویش درباره اینکه چگونه بر بدن خود کنترل داشته باشند، گفتگو کنند. اما با توجه به فرهنگ سنتی این جامعه، خود مادران نیز ابتدا باید بیاموزند که جذابیت جنسی زن جرم نیست و برجستگی اندام‌های زنانه هیچ زنی را مسئول تعرض جنسی مرد نمی‌سازد.



کتاب "قدرت و لذت" شامل مقالاتی در باره هم جنس گرایی، یهودی ستیزی، خشم، اروتیسم و هویت بابی زنانه که ترجمه ای از نظرات آدریان ریچ و اودری لرد میباشد توسط **شادی امین** به فارسی ترجمه و منتشر شده است. شما می توانید از این شماره به بعد در "همجنس من" بخشهایی از این کتاب را بخوانید. انتشار این کتاب از طریق نشریه "همجنس من" با اجازه و هماهنگی نویسنده خانم شادی امین می باشد.



دگرجنس گرایی اجباری و هستی همجنس گرایانه

آدریان ریچ

قسمت دوم :

"اهمیت عاطفی" البته می تواند همانگونه به احساسات منفی تعبیر شود که به احساس عشق - یا مربوط شود به احساسات بغایت التقاطی که معمولاً در روابط میان زنان پیدا می شود: من این بُعد را "زندگی دوگانه زنان" نامیده ام. بر اساس نتیجه گیری چاداروف، از آنجا که هر زنی، زن دیگری را به عنوان مادر دارد: "مادر برای دختر بچه به عنوان یک عینیت درونی برتر به جای می ماند، بر این اساس روابط دگرجنسگرایانه ی دختران بر اساس الگوی غیر ممتاز و درجه دوم شکل می گیرد، در حالیکه پسران به دنبال روابط ممتاز و برتر می روند." بر اساس نظریات چاداروف، زنان - به دلایل روانی و همچنین به دلایل عینی - "یاد گرفته اند که به دلایل روحی محدودیتهای معشوق مرد را انکار کنند" (11)

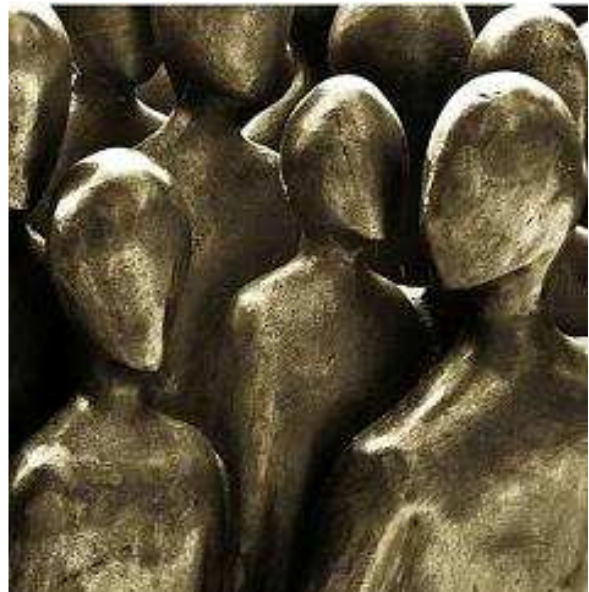
با اینهمه او از کنار دلایل و شواهد عینی (چون سوزاندن جادوگران، کنترل مردانه بر قانون، الهیات و علم و یا شانس حیات اقتصادی در سیستمی مبتنی بر تقسیم کار جنسیتی) می گذرد. او به حد کافی بر فشارها و اقدامات سرکوبگرانه و اجباری که در طول تاریخ جفتگیری زنان با مردان را باعث شده است، تأمل نمی کند. همین سرکوبها مانع پیدایش زوجهای مرکب از زنان و یا جمع شدن زنان در گروههای مستقل شده و یا آنان را به این دلایل مجازات کرده اند. او از کنار موجودیت زنان لذبین با بیان این استدلال می گذرد که: "گرچه مناسبات همجنس گرایانه باعث زنده شدن احساس مادر- دختری است، اما اکثر زنان دگرجنس گرا هستند." (یعنی: از رابطه مادر - دختری فراتر رفته اند) . و او سپس می افزاید: "ترجیح دگرجنس گرایی و تابوهایی که بر همجنس گرایی اعمال می شود، در کنار وابستگی عینی اقتصادی به مردان، امکان گزینش پیوند جنسی میان زنان را تضعیف می کند - حتی اگر این گرایش در سالهای اخیر رو به افزایش بوده باشد." (12)



اهمیت این نکته ی تکمیلی را برآستی نمی توان نادیده گرفت. اما چاداروف به آن نمی پردازد. آیا او منظورش این است که اشکال موجودیت همجنس گرایانه در سالهای اخیر (در محدوده های معینی؟) علنی تر شده است؟

آیا فشارهای اقتصادی و دیگر اهرمهای فشار کاهش یافته است (در سرمایه داری، در سوسیالیسم یا در هر دو؟) و در نتیجه زنان بیشتری گزینش دگرجنس گرایانه را رد می کنند؟ او چنین استدلال می کند که زنان در آرزوی مادر شدن هستند چون روابط دگرجنس گرایانه آنان به حد کافی غنی و عمیق نیست. زنان از طریق کودکانشان تلاش می کنند رابطه عمیق با مادر خویش را احیا کنند. بنظر می آید که چاداروف می خواهد ما را بر اساس استنتاجات خودش – به آرامی - به این نتیجه برساند که زنان رابطه دگرجنس گرایانه را ترجیح نمی دهند؛ و دگرجنسگرایی دست کم اروتیسم را به نوعی از احساسات جدا می کند که این امر از سوی زنان یک کمبود و درد آور تلقی می شود.

اما باز هم کتاب او در خدمت حفظ مناسبات دگرجنس گرایانه می ماند. او مکانیسم های پنهان روابط اجتماعی و فشارهای آشکاری را نادیده می گیرد که زنان را از پیش به مسیر مقدر ازدواج و رمانتیسم عاشقانه ی دگرجنس گرایانه می کشاند [...]، بنابراین او نیز، دقیقاً مانند دینر اشتاین، تلاشهای او هم در حد اصلاح یکی از ابزارهای ایجاد شده توسط مردان ، یعنی دگرجنس گرایی اجباری ، باقی می ماند . گویی علیرغم شرایط احساسی قوی که باعث کشش زنان به زنان می شود یک گرایش بیولوژیک / جادویی وجود دارد که زنان را به سوی مردان جذب می کند!



فرای همه اینها یک توافق عمومی برسر این موضوع وجود دارد که این "میل و کشش" نیازی به توجیه و بررسی ندارد – مگر اینکه قرار باشد تئوری وارونه ی عقده اودیپ زنانه یا ضرورت بقای نوع انسان تشریح شود. بر اساس این نوع نگاه، تنها چیزی که نیاز به توضیح دارد، رابطه ی جنسی همجنس گرایانه است که بطور معمول و غیر اصولی در همجنس گرایی مردان ادغام می شود. ادعای بدیهی بودن دگرجنس گرایی زنان بخودی خود، برایم جالب است: این ادعایی شگفت انگیز است که آرام و آهسته در پایه های فکری ما رخنه کرده است!



تداوم چنین ادعائی به این اطمینان منجر می شود که در جهانی عادل و درجهانی که مردان سرکوبگری نکنند و برای فرزندان خود مادری کنند ، تمام انسانها دوجنسگرا خواهند بود. چنین تصویری بطرز بسیار ظریفی بر شرایط واقعی ای که زنان در آن روابط جنسی خود را تجربه می کنند سایه می اندازد.

این همان پرش لیبرالی از تمام ضروریات کنونی مبارزه است. پریدن از روی پروسه ی ضروری حق اختیار نوین در روابط جنسی است. این پروسه اما با خود همه امکانات گزینش و همه ی اختیارات لازم را خواهد آورد. دیگر اینکه، موضع مورد بحث بر این باور است که گویا زنان تنها به خاطر سرخوردگی از مردان سرکوبگر و بی عاطفه، به همجنسان خود کشش پیدا می کنند. (چنین باوری در پاسخگویی به این پرسش می ماند که پس چرا زنان باز هم با مردان سرکوبگر و بی عاطفه رابطه برقرار می کنند؟) می خواهم بگویم که امر دگرجنس گرایی می بایست، دقیقاً مانند امر مادری، به عنوان نهاد سیاسی دیده شود و مورد بررسی قرار بگیرد – از قضا این بررسی باید از سوی کسانی انجام بگیرد که خود، به دلیل تجربه ی شخصی شان، گمان می کنند پیام آوران رابطه ی اجتماعی نوینی برای دو جنس هستند.

وقتی که باور داشته باشیم زنان سرچشمه ی کشش جسمی و عاطفی برای فرزندان پسر و دختر هستند، دست کم از دیدگاه فمینیستی، منطقی است که این پرسشها را مطرح کنیم: آیا جستجوی عشق و لطافت نباید هر دو جنس را نخست به سوی زنان جذب کند؟ اگر چنین است چرا باید زنان در مسیر دیگری در جستجوی آنها باشند؟ چرا بقای نسل ، تولید مثل و رابطه عاطفی احساسی اینچنین بی چون و چرا با یکدیگر همسان فرض می شوند ، و چگونه است که چنین خشونت وسیعی لازم است که وفاداری احساسی و عاطفی زنان به مردان را حفظ کنند؟ من شک دارم که نظریه پردازان و استادان فمینیستی باشند که به خود زحمت داده و عوامل اجتماعی این موضوع را به حد کافی بررسی کرده باشند که با قدرت تمام و با ابزار مختلف تلاش می کند زنان را از انرژی اتکاء به خود و زنان دیگر دور نگهداشته و آنها را از نزدیکی به ارزشهای هویت زنانه باز دارد.



من سعی خواهم کرد نشان دهم که این ابزارهای بازدارنده از بردگی جسمی منظم تا وارونه جلوه دادن امکانات دیگر زندگی را در بر می گیرند.

من شخصاً فکر نمی کنم که نیاز به محبت مادری " دلیل کافی" برای لذت بردن یا هستی همجنس گرایانه باشد. اما موضوع "از سوی – زنان – ترو خشک شدن" این اواخر در هوا معلق بوده و مثل همیشه با پیش کشیدن بحث دیگر لوٹ شده است. می گویند پرستاری مردان از فرزندان، تضادهای میان دو جنس را تا حد ممکن



تخفیف خواهد داد، عدم تعادل جنسی را، سروری مردان بر زنان را پایان خواهد داد یا متوازن خواهد کرد. همه ی این چاره جویی ها تا کنون هیچ پیوندی با امر دگرجنس گرایی اجباری به عنوان یک پدیده نداشته است، چه برسد به اینکه با این امر به عنوان ایدئولوژی برخورد شود. مسئله ی من روانشناسانه کردن قضیه نیست، بلکه می خواهم سرچشمه ی قدرت مردانه را نشان دهم. یعنی من فکر می کنم که مردان بسیار زیادی، در ابعاد گسترده ای، می توانند با مسئله ی پرستاری از فرزندان کنار بیایند، بی آنکه دامنه ی نفوذ قدرت مردانه در جامعه ی مردسالار دستخوش دگرگونی جدی شود.

در رساله "مبدأ خانواده"، کاتلین گاوف هشت نشانه ی تیبیک قدرت مردانه را در جامعه ی کهن و مدرن برمی شمرد که من می خواهم از آنها به عنوان چهارچوب دیدگاهم استفاده کنم: "مردان این قدرت را دارند که زنان را از رابطه جنسی محروم کنند و یا آنان را وادار به رابطه ی جنسی کنند، آنها این قدرت را دارند که برای زنان تعیین تکلیف کنند و بر کارشان (از جمله زاییدن) اعمال نفوذ کنند و یا آنها را استثمار کنند تا ثمره ی این کار را در کنترل خود گیرند. آنها این قدرت را دارند که بر فرزندان زنان اعمال کنترل کنند و یا فرزندانشان را از آنان بگیرند، مانع آزادی جسمی و تحرک زنان شوند، آنها را به عنوان کالای کسب و کار مردانه شان به کار گیرند، خلاقیت آنها را سرکوب کنند یا آنها را از عرصه ی گسترده ی دانش قابل دسترس و نوآوریهای فرهنگی در جامعه دور بدارند." (13)

(گاوف اعتقاد ندارد که این شاخصهای قدرت ابزار تحمیل دگرجنس گرایی هستند بلکه تنها به عنوان نشانه هایی برای وجود بی عدالتی جنسیتی می باشند.)

1- سلب رابطه جنسی زن [با ناقص سازی جنسی و دوختن آلت جنسی آنان، کمر بند عفت ، مجازات تا حد مرگ برای رابطه خارج از ازدواج ، مجازات تا سرحد مرگ برای رابطه جنسی همجنس گرایانه ، انکار روانی کلیتوریس ، انتقادهای حاد به خود ارضایی ، نفی رابطه جنسی در هنگام حاملگی و پس از دوره یائسگی ، خارج کردن غیرضروری رحم، ارائه تصاویر غیرواقعی از همجنس گرایی زنان در مطبوعات و ادبیات ، بستن آرشیو ها و نابودی اسناد موجودیت همجنس گرایی زنان]

2- تحمیل رابطه جنسی (مردان) به زنان [با تجاوز و کتک (حتی در روابط زناشویی ، سوء استفاده جنسی از دختران و خواهران ، تربیت زنان برای پذیرش اینکه هوسرانی مردان حق آنهاست (14) ، ایده آلیزه کردن رابطه دگر جنس گرایانه عشقی در هنر ، ادبیات ، مطبوعات ، تبلیغات و غیره ، ازدواج دختر بچه گان ، ازدواجهای اجباری ، فحشاء ، حرمسراها ، آموزش روانی در مورد ناتوانی جنسی و ارضاء تنها از طریق واژن ، تصویرسازی پورنوگرافی از زنان که گویا از خشونت و تحقیر به لذت جنسی می رسند (که حامل این پیام است که سادیسم دگرجنس گرایانه طبیعی تر از عاطفه بین دو زن است)]



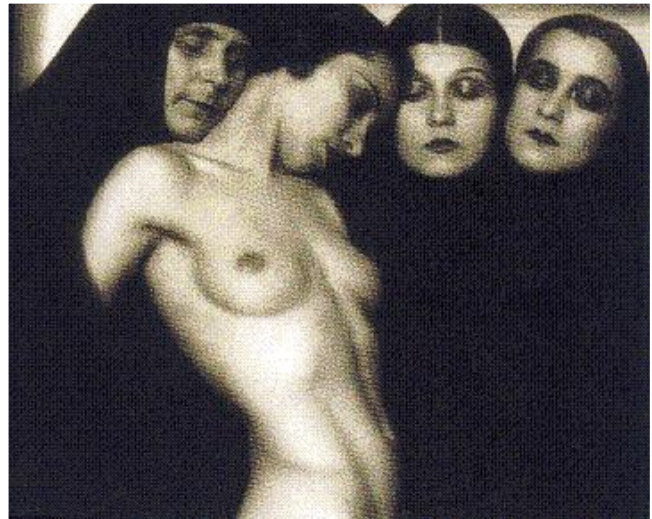
- 3- استثمار زنان و تعیین و تکلیف برکار آنان و استفاده از ثمره آن . [توسط ساختار خانواده و مادری به عنوان عرصه تولید بدون مزد ، کنترل مردان بر سقط جنین ، جلوگیری از بارداری از سوی زنان ، نازا سازی اجباری زنان ، طعمه و قربانی کردن زنان محملی (15) ، خرید و فروش آنها ، کشتن فرزندان دختر ، گرفتن دختران از مادرانشان که با این عمل بی ارزش بودن زنان بار دیگر به آنها گوشزد می شود .
- 4- اعمال کنترل بر فرزندانیشان و یا گرفتن فرزندانیشان از آنها [با حق پدری و دزدی قانونی بچه ها(16) ، نازیایی اجباری ، قتل سیستماتیک کودکان، مصادره قانونی بچه های مادران لژیون ، " خطاهای حرفه ای " توسط ماماهاى مرد، سوء استفاده از مادران به عنوان "همدستان شکنجه گران " (17) مثلا در مورد ناقص سازی جنسی و یا بستن پاهای دختران تا آنها را برای ازدواج آماده کنند] .
- 5- مانع آزادی بدن و حرکت زنان شدن [زنان را با ایجاد رعب و وحشت از تجاوز از خیابانها دور نگه داشتن ، بستن پاها ، تعیین نوع لباس " زنانه " ، حجاب اجباری ، مزاحمت جنسی در خیابانها ، نابودکردن توانایی تحرک بدنی زنان، ترویج و تبلیغ مد روز، ایجاد شکاف در میان زنان مزد بگیر(ر.ج.ک. به پی نوشت 15) ، تحمیل نقش مادری تمام وقت، وابستگی اجباری اقتصادی زنان به همسرانشان] .
- 6- زنان را در معاملات مردانه به عنوان کالا به خدمت خود گیرند [از طریق استفاده زنان به عنوان " کادو " ، مهریه ، ازدواج اجباری ، استفاده از زنان به عنوان ابزارى برای پیشبرد معاملات مردان از قبیل شرکت زنان در میهمانیهای استقبال و تجاری که موظفند لباسهای جذاب بپوشند ، یا به عنوان دختران تلفنی ، یا به عنوان فاحشه، گی شا * ، یا به عنوان منشی و غیره] .
- 7- سرکوب و خفه کردن خلاقیتهای زنان [از طریق سوزاندن جادوگران : تبلیغات علیه قابله ها و شفا دهندگان به وسیله تحریک علیه زنان مستقل و " نابجا " (18) ، از طریق تثبیت این نظر که در تمام فرهنگها فعالیتهای مردان بیش از زنان ارزش دارد که بدین وسیله تمام ارزشهای فرهنگی به بیان موضوعات مردانه می پردازند ، تقلیل تعالی زنانه به ازدواج و جایگاه مادری ، استثمار جنسی زنان توسط هنرمندان و معلمان مرد ، ایجاد موانع اقتصادی و اجتماعی در راه تلاشهای خلاقانه زنان (19) ، نابودی سنتهای زنانه (20) و غیره] .
- 8- محروم کردن زنان از محدوده وسیع علوم قابل دسترسی ، و دور کردن آنها از یافته های فرهنگی [از طریق عدم آموزش زنان (60 درصد همه بیسوادان جهان زن هستند) ، از طریق " سکوت بزرگ " در مورد حضور زنان و بخصوص زنان همجنس گرا در تاریخ و فرهنگ (21) ، ایجاد نقشهای کلیشه ای که زنان را از علم ، تکنولوژی و دیگر عرصه های " مردانه " دور بدارند ، اتحادهای اجتماعی - حرفه ای مردانه که زنان به آنها راه داده نمی شوند ، تحقیر و ستم برزنان در مشاغل آزاد و آکادمیک] .



اینها برخی از روشهایی هستند که با کمک آنها قدرت مردانه تثبیت و پا بر جا نگاه داشته می شوند. چنانچه نگاهی به این موارد بیاندازیم بلافاصله متوجه خواهیم شد که ما در اینجا با یک بی عدا لتی و رابطه مالکیت ساده روبرو نیستیم بلکه با یک رابطه قدرت که از خشونت فیزیکی تا کنترل روحی را در بر می گیرد روبرو هستیم ، آنچه که ما را به این باور می رساند که یک قدرت خارق العاده از نیروهای متضاد لازمند تا بتوان این طلسم را شکست.

برخی بنیان های قدرت مردان ساده تر قابل تشخیص هستند تا اجبار برای دگرجنس گرایی، اما هر کدام از این بینانها عاملی برای تقویت این قدرت محسوب می شوند بینان هایی که باعث می شوند زنان به این اعتقاد برسند که ازدواج و گرایش جنسی به مردان حتی به قیمت سرکوب شدن و افسردگی غیرقابل گذشت است. کمربند عفت، ازدواج دختر بچه گان، نفی وجود همجنس گرایان (بجز در اشکال هرزه و خشن) در هنر، ادبیات و فیلم و همینطور ایده آلیزه کردن عشق رمانتیک دگر جنس گرایانه و ازدواج برخی از اشکال این اجبار هستند: دو مورد اول نمونه های خشونت فیزیکی هستند ، نمونه های دیگر کنترل روحی و اعمال کنترل بر آگاهی زنان هستند.

زمانی که فمینیست ها شروع کردند ناقص سازی جنسی (معمولا" به غلط از آن تحت عنوان "ختنه زنان" نام برده می شود. م) را به عنوان شکلی از شکنجه مطرح کنند (22) کاتلین بری به عنوان اولین نفر این مسئله را مطرح کرد که هدف این عمل خشن تنها این نیست که دختر بچه ای را " قابل ازدواج" و تبدیل به یک زن کنند: این مسئله می بایست زنانی را که در ازدواج های چند همسری در کنار یکدیگر زندگی می کنند از رابطه جنسی با یکدیگر بازدارد یعنی از دید مردانه شیفته و اژن، رابطه اروتیک بین زنان (حتی جایی که زنان به رقابت با هم کشانده می شوند) به معنای واقعی کلمه قطع می شود(23).



در زمانی که یک صنعت میلیاردری - پورنوگرافی - دارای این قدرت است که بطور فزاینده ای تصاویر سادیستی و تحقیرآمیز از زنان تولید کند عملکرد آن به عنوان یک عامل تأثیر گذار بر آگاهی موضوعی بسیار مهم و مربوط به همه ما است. اما حتی تبلیغات و پورنوگرافی " معتدل " نیز زنان را به عنوان موضوع تحریک جنسی و فارغ از هرگونه احساس و بدون هر گونه محتوای فردی و یا شخصی به تصویر می کشد یعنی در شکل غالب به صورت



یک کالای مصرفی برای مردان . (در پورنوگرافی همجنس گرایانه که برای چشمان حریص مردان تهیه شده نیز چهارچوب های احساسی، فردی و شخصی به همین میزان غایبند).

پیام اصلی پورنوگرافی این است که زنان بطور طبیعی و داوطلبانه غنیمت جنسی مردان هستند ، که گویا سکس و خشونت برای زنان یکی هستند و سکس مازوخیستی، تحقیرآمیز و همراه با تنبیه بدنی برای آنان لذت آور و تحریک آمیز است . اما بااین پیام موضوع دیگری پیش می آید که همیشه قابل رویت نیست: ادعای اینکه تحقیر و اطاعت و خشونت در رابطه جنسی دگرجنس گرایانه "طبیعی" است در حالیکه عاطفه و کنش بین دو زن - با احترام و تفاهم متقابل - "غیرطبیعی و بیمار" و در نوع خود نوعی پورنوگرافی است که البته در مقایسه با شلاق و زنجیر آنچنان تحریک آمیز نیست! (24) .

کاترین مک کینون در تحقیق خارق العاده خود در مورد سوء استفاده جنسی از زنان در محل کار به رابطه بین دگرجنس گرایی اجباری و منافع اقتصادی به عنوان یک نمونه از تبعیض جنسی، اشاره می کند . در سرمایه داری زنان در جایگاه خاص جنسیتی قرار داده شده و در مشاغل خود پستهای پائین تری از مردان را اشغال می کنند. این نکته تازه ای نیست اما مک کینون این سؤال را طرح می کند که سرمایه داری اگر "انسانهایی با دستمزد کمتر، موقعیت کمتر احتیاج دارد ... ، چرا این انسانها الزاماً باید زن باشند؟".



او به این نکته اشاره دارد که "صاحب کاران مرد حتی وقتی که بتوانند به زنان حقوق کمتری از

مردان هم رده شان بپردازند غالباً" متخصصین زن را استخدام نمی کنند " ، چیزی که برای مک کینون این ایده را ایجاد می کند که " تنها سودآوری انگیزه این کار(استخدام زنان- م.) نیست"(25) . او انبوهی از اسناد را برای این موضوع ارائه میدهد که زنان نه تنها به پذیرش کارها و مشاغل خدماتی با دستمزد کمتر وادار می گردند (مثل منشی گری، کلفتی، پرستاری، ماشین نویسی، تلفنچی، مربی کودک و یا گارسونی) بلکه این شغلها در عین حال "جنسی کردن زنان را به همراه دارد".

یکی از محورهای مهم و غیرقابل چشم پوشی در بررسی شرایط اقتصادی زندگی زنان، انتظار به کارگیری جذابیت جنسی خود بر اساس نیاز بازار و نیاز مردان از آنهاست. مردانی که قدرت اقتصادی و موقعیت خود را در خدمت تحمیل تمایلات جنسی اشان به زنان به کار می گیرند. و مک کینون به طور مبسوطی اثبات می



کند که اعمال "سوء استفاده جنسی" در محل کار، مدار بسته ای که زنان را به عنوان برده جنسی مردان در رده های پائینی بازار کار نگه میدارد، ابدی می کند. دو ستون اصلی قدرت در جامعه آمریکایی به یک نسبت اینها هستند: کنترل مردان بر جنسیت زنان و کنترل سرمایه بر زندگی مزد بگیران در محیط کار. (26) بدین ترتیب زنان در محیط کارشان در بند پرنسیب "سکس یعنی قدرت" گرفتار می شوند. زنانی در موقعیت اقتصادی بدتر نسبت به مردان - چه پروفیسور و چه گارسون - فشارهای جنسی را در محیط کار خود تحمل می کنند تا شغل خود را حفظ کنند. آنها یاد می گیرند که رفتار دگرجنس گرایانه را بپذیرند چرا که متوجه می شوند که صرف نظر از اینکه چه کارهای دیگری از آنها انتظار می رود، دلیل واقعی استخدام آنها همین رفتارها است. زنانی که در محیط کار خود مصمم به مهار چنین نزدیکی های جنسی هستند غالباً "متهم می شوند که "خشک" غیر سکسی و یا لزبین هستند. کاترین مک کینون ما را به یک مورد اختلاف مشخص بین تجربه زنان لزبین و همجنس گرایان مرد توجه می دهد. یک زن همجنس گرا که همجنس گرایی اش را به دلیل پیشداوریهای دگرجنس گرایانه در محل کارش مخفی می کند، مجبور است حقیقت را در مورد روابط و زندگی خصوصی اش انکار کند، اما فرای همه اینها شغل او به این بستگی دارد که او خود را نه تنها دگر جنس گرا نشان دهد بلکه مدل "زن" دگرجنس گرا نیز باشد یعنی می بایستی لباس مناسب بر تن کند و نقشی را ایفا کند که از یک زن "درست" و زنانه انتظار می رود.

مک کینون تفاوت کیفی بین مزاحمت و آزار جنسی، تجاوز و رابطه جنسی عادی همجنس گرایانه را بطور جدی به زیر سؤال می برد. ("همانطور که یک فرد متجاوز(در دفاعیه اش از عمل تجاوزی که مرتکب شده بود- م.) آن را این چنین بیان کرده بود که او خشونت بی بیش از آنچه که برای مردان در رابطه جنسی معمول است خشونت بکار نبرده است.")

وی سوزان براون میلر (27) را آنجایی نقد میکند که او تجاوز را از زندگی روزانه حذف کرده و مدعی می شود: "تجاوز یک عمل خشونت آمیز است و آمیزش جنسی (دخول) یعنی سکس"، و بدین طریق تجاوز را بطور کامل از محدوده سکس خارج می کند. استدلال اساسی مک کینون این است: "اگر تجاوز را از محدوده "سکس" خارج کنیم و آنرا در چهارچوب "خشونت" قرار دهیم باعث می شویم که کسی علیه تجاوز باشد بدون اینکه این سؤال را مطرح کند که تا چه حد ساختارهای دگر جنس گرایانه خشونت را به عنوان جزئی از "تمایل جنسی" تعریف کرده اند." (28)

"هرگز این سؤال مطرح نمی شود که آیا "توافق" در شرایط سلطه مردان اصلاً معنا یی دارد؟" (29)

بطور واقعی محل کار در کنار دیگر نهادهای اجتماعی جائی است که ما زنان در آن یاد می گیریم که آسیب به جان و روانمان را از سوی مردان به عنوان بهای حق حیات خود بپذیریم، در جایی که ما برای آن تربیت می شویم که خودمان را به عنوان کالای جنسی ببینیم، همانگونه که توسط ادبیات رمانتیک و پورنوگرافی این آموزش داده میشود. زنی که علیرغم ضرر اقتصادی به مقابله با چنین آسیبی برمیخیزد ممکن است با



امید به نوعی حمایت شدن تن به یک ازدواج دهد. اما از آنجائیکه او نه قدرت اقتصادی و نه اجتماعی در این رابطه به همراه می آورد در چنین مناسباتی نیز موقعیت فرو دست خود را حفظ می کند. مک کینون در پایان این سؤال را مطرح می کند که: "همانگونه که در مناسبات اجتماعی موجود جنسی بین زنان و مردان، از مردانه و زنانه بودن، از سکسی بودن و جذابیت دگرجنس گرایی بیش از هر چیز یک بی عدالتی تداعی می شود. موارد سوء استفاده جنسی ما را به این نظر می رسانند که نیازهای جنسی مردان تنها توسط آسیب پذیری زنان تحریک شوند هستند. (...) مردان احساس می کنند میتوانند از این موضوع سوء استفاده کنند و در نهایت نیز این کار را می کنند. (...) قوانین نانوشته ای که تجاوز جنسی به زنان را تنها زمانی که از مرزهای "عادی" گذشته باشد تعریف می کند، برای زنان مانعی مضاعف است تا بتوانند شرایط طبیعی برای اعلام توافق خود را تعیین کنند." (30)

با توجه به ابعاد و اشکال متنوع ابزار فشار دگرجنس گرایی و "اروتیک جلوه داده تحقیر زنان" [آنچنان که مک کینون می گوید (31)] بنظر می آید که کم و بیش نگاه روان تحلیلی به زیر سؤال رود. نگاهی که از سوی نویسندگانی چون کارن هورنی، هیس، وولفگانگ لدرر و به تازگی از طرف دوروتی دینراشتاین هم نمایندگی می شود، اینکه نیازمردان به کنترل زنان به لحاظ جنسی ناشی از یک "ترس قدیمی از زنان" و اعتقاد به سیری ناپذیری جنسی شان می باشد. بنظر من احتمالاً ترس آنها کاملاً از چیز دیگری است: ترس مردان از این نیست که زنان آنها را مجبور به لذت کنند و یا آنها را منکوب کرده و به دام اندازند، بلکه ترس آنها از این است که آنها برای زنان در تمام این روند بی تفاوت باشند: نگرانی از اینکه



ارتباط احساسی و جنسی - و متعاقب آن رابطه اقتصادی - زنان با آنها تنها با پیش شرطهای زنانه قابل ایجاد باشد، در غیر این صورت به حاشیه محدوده زنان می افتند. اینکه مردان به چه شیوه هایی رابطه جنسی خود با زنان را تثبیت می کنند در یک تحقیق پایه ای از طرف کاتلین بری به بحث گذارده شده است.

او در یک استدلال عمیق و پایه ای اسناد حیرت انگیزی را ارائه می دهد که ثابت می کند بردگی زنان یک مقوله فراگیر بین المللی است، بری ادعا می کند: "بردگی جنسی زنان در تمام شرایطی که زنان یا دختر بچه گان قادر به تغییر بلاواسطه شرایط زیست خود نیستند وجود دارد، شرایطی که آنها - بدون توجه به اینکه چگونه در آن قرار گرفته اند- نمی توانند از آن خارج شوند، شرایطی که در آن مجبور به تن دادن به خشونت و استثمار جنسی هستند." (32)



او ضمن ارائه یک سلسله مثالهای مشخص برای وجود تجارت بین المللی زنان به توضیح عملکرد آن می پردازد: برای مثال با "ایجاد مسیر قاچاق" و انتقال دختران فراری مو بلوند و چشم آبی از روستاها به محلات فاحشه خانه ها در شهرهای بزرگ، از طریق خرید دختران جوان از روستاهای فقیر آمریکای جنوبی و آسیای جنوبی، از طریق ارسال آنها به هتل های فاحشه ها و معروف به "قصاب خانه ها" برای کارگران فصلی در منطقه 18 پاریس و غیره. بری به جای اینکه "قربانیان را مقصر بداند" و در جستجوی بیماری احتمالی آنها باشد، روشنگری خیره کننده ای در مورد بیماری استعمارجنسی می کند که بر اساس ایدئولوژی "سادیسم فرهنگی"، خود را در اشاعه صنعت پورنو در ابعاد جهانی نشان می دهد. سادیسم فرهنگی ای که زنان را در وهله اول "موجودات جنسی ای می داند که مسئول خدمت جنسی به مرد هستند." (33)

او بطور فشرده آنچنان که خود می گوید به "سیاست سلطه و اقتدار جنسی" می پردازد که از پس پرده آن سوء استفاده جنسی و ایجاد رعب و وحشت برای زنان توسط مردان به شکل موضوعی طبیعی و غیرقابل تغییر نشان داده می شود. در چنین تفکری زنان تا جایی قابل مصرف هستند که بتوانند نیازهای جنسی و عاطفی مردان را پاسخ دهند. اهداف سیاسی کتاب بری این است که به چشم انداز این سلطه پایان داده و برای آن جایگزینی بیابد. جایگزینی که با کسب یک میزان پایه ای آزادی برای تمام زنان جهان، رهایی از خشونت ویژه جنسی، رهایی زنان از هر گونه محدودیت در کار و فعالیت شان و رهایی از تسلط حق مردان برای ارتباط احساسی و جنسی با آنان ممکن است. او هم همچون مری دالی در کتاب *Gyn/Ökologie* (34) هیچ ساختار و یا شرایط فرهنگی ای را برای عقلانی جلوه دادن خشونت و شکنجه جنسی بر زنان نمی پذیرد.

او در مقدمه کتاب از خوانندگانش می خواهد که همه بهانه های ساده در توضیح نادانی و ناآگاهی شان را کنار بگذارند و ادامه میدهد:

... تنها راه خلاصی از این لعنت ابدی و رهایی از این موضع دفاعی فلج کننده این است که کلیت خشونت جنسی علیه زنان و تسلط بر زنان را دریابیم. (...) از طریق دانش است که ما می توانیم چیزهایی را به چشم ببینیم و بیاموزیم که خروج از این سرکوب را برایمان ممکن کند و جهانی بسازیم که در آن بردگی جنسی زنان ناممکن باشد. (35)

مادامی که ما به واقعیت نام مشخصی ندهیم و مفهوم و عینیت آن را نمایان نکنیم حضور آن را در مکان و زمان معین قابل رؤیت نکنیم مشخص ترین قربانیان این شرایط نیز نمی توانند آن را بیان کنند و تجربیاتشان را تشریح کنند. (36)

اما همه زنان به اشکال و در ابعاد مختلف قربانی این واقعیت هستند. یکی از دلایل دشواری و موانع نام بردن از بردگی جنسی زنان و آن را به عنوان یک ساختار بیان کردن، دگر جنس گرایی اجباری است.



همانطور که بَری به وضوح مشخص می کند، دگر جنس گرایی اجباری با عملکرد در خانه و در عرصه خصوصی، کار "قاچاقچیان" و دلالان زنان را در سطح جهان در دوایر فحشاء و مراکز سکسی ساده می کند. به این ترتیب که دختران سوء استفاده جنسی از سوی پدران را "تحمل" می کنند، که مادران این موارد را انکار می کنند و همسران کتک خورده در کنار مردان خشونت پیشه خود می مانند.

"دوستی" و یا "عشق" تاکتیک معمول "قاچاقچیان" است، قاچاقچیان که وظیفه اشان این است که دختر بچه گان جوان فراری و سردرگم را تحت عنوان "آماده سازی" به دست دلالان بسپارند. ایدئولوژی عشق رمانتیک دگر جنس گرایانه که به دختر بچه گان از کودکی در داستانها، فیلمها، تلویزیون، تبلیغات، ترانه ها، موزیک و عروسیهای مجلل آموزش داده می شود، سلاح کارآمدی در دست این دلالان می باشد. معتقد کردن زودرس دختر بچه گان با این احساس که "عشق" یک مقوله غربی است اما بالعکس ارجحیت و غیرقابل کنترل بودن غریزه و تمایلات جنسی مردان امری جهان شمول است. در اینجا چند مثال از استدلالهایی که بَری در کار خود ارائه داده است می آورم:

در حالیکه جوانان (پسران) در حال رشد در تجربه اجتماعی اشان از غریزه و میل جنسی خود قدرت جنسی را می آموزند، دختر بچه گان هم یاد می گیرند که پایه قدرت جنسی مردانه است. با توجه به اینکه در پروسه هویت یابی اجتماعی دختر بچه گان، و همینطور پسر بچه گان، غریزه و میل جنسی مردان معیار است نوجوانی شاید اولین فاز مهم هویت یابی مردانه در زندگی و رشد یک دختر بچه باشد. (...) در حالیکه یک دختر نوجوان آغاز به درک احساسات جنسی روبه رشد خود می کند (...) روابط تاکنون ارجح خود با دوستان دخترش را کنار میگذارد. در حالیکه آنها برای او مقوله کناری می شوند و اهمیت خود را در زندگی او از دست می دهند، هویت خود او نیز به تدریج برایش مقوله ای جانبی می شود و او آغاز به رشد و زیست در یک هویت یابی مردانه می کند. (37)

ادامه دارد...



میگن : « واه واه! مد شده همه برن همجنسگرا شن! »

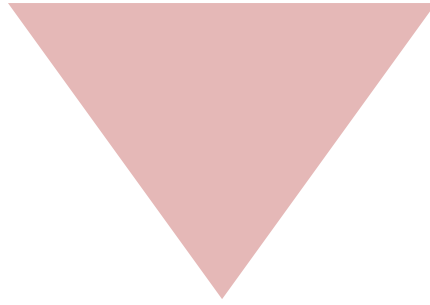
هه! آره واقعا! چرا همجنسگرا نشیم؟ خیلی دلایل مفیدی برای اینکار وجود داره!
چرا که نه!؟

«دلایلی مفید برای اینکه همجنسگرا بشیم!!!»

1. برای تحریم شدن از سوی حکومت!
2. برای درگیری با 97 درصد مردم که بر ضد ما هستن!
3. برای ریسک بالای ضربه بدنی!
4. برای ریسک بالای ضربه روحی!
5. برای داشتن حق و حقوق کمتر در جامعه!
6. برای ریسک از دست دادن حمایت خانواده!
7. برای ریسک از دست دادن دوستان!
8. برای ریسک از دست دادن فرصت های شغلی خوب!
9. برای ایجاد یک طناب دار خوب و مطمئن!
10. برای اینکه مورد تمسخرها و جک های بی ادبانه دیگران قرار بگیریم!
11. برای اینکه به عنوان حیوانات به دیگران معرفی بشیم!
12. برای اینکه به عنوان پست ترین افراد از ما صحبت شود!
13. برای زیاد کردن فرصت هایی که ما رو به سوی خودکشی ببرند!
14. برای از دست دادن یه زندگی آرام و ازدواجی قانونی!
15. برای پنهان شدن از تمام مردم!

خدایی چرا نریم همجنسگرا بشیم!؟

امتحانش مجانیه!!



من لزبین هستم.

از وقتی که مامانم تو بیمارستان داشت جیغ می کشید تا من بیام دنیا، من لزبین بودم.

از وقتی که برای اولین بار تاتی تاتی کنان راه افتادم، من لزبین بودم.

از وقتی که برای اولین بار رفتم مدرسه و تو چشمهای بابام از ذوقش اشک جمع شد، من لزبین بودم.

از وقتی که عروسکهای باربی تو ویتترین برام جذابیتی نداشتن و مامانم هی با ذوق برام می خرید، من لزبین بودم.

از وقتی که عاشق شلوار پوشیدن و لباسهای پسرانه بودم و مامانم با اشک و آه التماس می کرد تا دامن صورتی بپوشم، من لزبین بودم.

از وقتی که با یه پسری الکی حرف می زدم که پیش دوستام کم نیارم و دلم پیش دختر بقل دستیم بود، من لزبین بودم.

از وقتی که خواستم مثل دخترهای خوشگل آرایش کنم ولی نه برای پسرا، برای دخترا، من لزبین بودم.

از وقتی که هر روز تو آینه نگاه کردم، من لزبین بودم.

از وقتی که بارون و دریا رو شناختم، من لزبین بودم.

از وقتی که نفس کشیدم، من لزبین بودم.

تا وقتی که بمیرم، من لزبین هستم.

دریا





ل ز ب ی ن

وقتی از لزبینها حرف می زنیم باید در نظر بگیریم که لزبینهای متفاوتی وجود دارند که می توانیم درباره شان نظر بدهیم.

یک دسته از لزبینها فمه هستند ، دسته دیگر از لزبینها بوچ هستند و دسته دیگر لیبستیک لزبینها هستند



به گروهی هم بول دایک می گویند ، و نیز لزبین هایی که هیچ وقت نمی توانی حدس بزنی که لزبین هستند. و در آخر، لزبین هایی که مطمئن نیستی که پسر هستند و یا دختر؟



حتما می گویند خوب چه فرقی دارد؟ همه زن هستند و همه لزبین. البته ، اما دنیای هر کدام در عین تشابه بسیار با هم متفاوت است.

گاهی اوقات آنها حتی یکدیگر را قبول ندارند. زیرا هم طرز فکرشان و هم غریزه جنسیشان با هم متفاوت است. یعنی چی؟



یعنی، زنان لزیب نمی توانند با هر زنی که حتی اگر لزیب هم باشد رابطه داشته باشند. چون همانطور که دیدید زنان لزیب با توجه به الگوی ظاهریشان، طرز فکر و روش زندگی خاص خود را دارند. مثلاً لیپستیک لزیب ها دوست ندارند که با لزیب های بوچ، پسر نما دوست باشند و در مقابل لزیب های بوچ دوست دارند که با لزیب های فمه رابطه داشته باشند.

اینکه هر لزیب چه ظاهری را برای خود انتخاب می کند، می تواند به شخصیت و یا روحیه او برگردد. بعضی از لزیب ها با داشتن ظاهری پسرانه می خواهند در عین مقابله با مردها برای مبارزه با نمایان ساختن سکس زن، برای لزیب های دیگر چراغ سبزی نیز باشند که نماینده گرایش جنسیشان است. آنها با ظاهر پسرانه، خود را از جامعه زن دگر جنسگرا جدا میکنند. بعضی از لزیب ها به دلیلی نداشتن این جرات در جامعه و به دلیل داشتن دو زندگی در آن واحد مجبور هستند که ظاهری زنانه، برای گرایش خود داشته باشند. اما زانی هم هستند که با انتخاب خود و بدون داشتن ماسک در زندگی، دوست دارند که زنییشان را پرستش کنند و در عین حال به زنی که از لحاظ ظاهری مشابهشان است جذب می شوند.

لزومی ندارد که همه لزیبها یک شکل باشند و نیز لزومی ندارد که لزیبها به هر زنی جذب شوند. ولی متأسفانه زنان دگر جنسگرا از همه لزیب ها می ترسند چون خوشحال هستند که حتماً آن زن لزیب به آنها نظر سو دارد! و نیز مردان دگر جنسگرا همه عاشق لزیب هایی با ظاهر زنانه هستند چون فکر می کنند که به آرزوی فانتزی سکسی خود می توانند دست پیدا کنند. اما همه آنها از لزیب های پسر نما و دایک می ترسند چون نه زیبایی زنانه برای فانتزی سکس دارند و نه از جسم و روح ضعیفی برخوردارند.

البته که لزیب ها همه چشم برای دیدن دارند، ولی هر زنی را لخت نمی بینند!

لزیبها در هر شکل و شمایلی که باشند یک فرق بزرگ با زنان دگر جنسگرا دارند، همه لزیبها شیر زن هستند، بله همه آنها به ارزش وجود خود به عنوان یک زن پی برده اند. تمایل آنها به یکدیگر تنها از روی شهوت جنسی نیست بلکه حس نزدیکی به وجود خود را دارند. یک زن براحتی می تواند غم و شادی، لذت، عشق و تنفر را در زن دیگری لمس و حس کند. بندرت مردانی وجود دارند که بتوانند تمامی این عواطف را با زنی شریک باشند.

رابطه دو زن در زندگی می تواند مکمل هم باشد. بعضی ها اصطلاح همانندی همچون زندگی دگر جنسگرا ها را به آنها لقب می دهند. اما زندگی دو زن مانند یک زن و شوهر نیست. کسی نقش مرد را در رابطه بازی نمی کند. حتی در روابط بوچ ها و دایک ها با فمه ها، هر دو زن هستند با



عواطف پیچیده زنانه و در زندگی برای هم تکیه گاه می شوند و هر کدام نقشی را در بر می گیرند ، که به اصطلاح فاعل و مفعول می شوند. فرد فاعل سنگ بزرگ تری از مسئولیت زندگی را برمی دارد و فرد مفعول حامی و تکیه گاه او می شود. هر دو برای هم لازم و ملزوم هستند.

اما این فاعل و مفعول بودن در زندگی مشابه فاعل و مفعول بودن در سکس نیست. زیرا اکثر زنان لزبین نقش فاعل و مفعول را هم زمان در سکس بازی می کنند . البته به نسبت انتخاب هر کدام، که بستگی به روحیه فردی آنها دارد.

خوب اینکه لزبین ها چه شکلی و چه تپیی دارند هنوز هم برای خیلی ها سؤال برانگیز هست. می توان گفت که لزبین ها از روی گی دار (رادار گرایش جنسی) یکدیگر را پیدا می کنند ، یعنی نگاه هم را از دور حس می کنند . درست مثل زنی که حس می کند مردی به او نظر دارد و بلاعکس . خوب مسلما این یک گزینه انسانی هست که بفهمی چه کسی به تو چه احساسی دارد . البته باید گفت زنها به راحتی می تونند حس کنند که چه نگاهی چه معنی را دارد.



ولی در کل بعضی از لزبین ها دوست دارند که تافته جدا بافته باشند. به همین

دلیل برای خودشان مد درست کردند.

مد لزبین ها روشی شد که ما بتوانیم تاریخچه زنان فمینیست لزبین و اجتماعات خود را بهتر درک کنیم و حتی برای بسیاری از ما روشی است که هویتمان را تعریف کنیم. مد و شیوه پوشش به ما می گوید که کی هستیم ، آن زن کیست و آیا مایل است با ما دوست شود یا نه؟ همجنسگراها معمولا همیشه با این سؤال درگیر هستند که چگونه می شود تشخیص داد که چه کسی لزبین هست؟



فرقی نمی کند که در خیابان قدم بزنید و یا مجله را نگاه کنید، مد و طرز پوشش می تواند بر راحتی گویای این باشد که آیا آن زن همجنسگرا است یا خیر؟ در بسیاری از مقاله ها خوانده ایم که لزبین ها فرقی با زنان دگر جنسگرا ندارند. البته که از لحاظ فیزیکی با آنها فرقی ندارند، اما از طرز پوشش می توان تشخیص داد که آیا این فرد همجنسگرا است یا خیر؟ بسیاری از زنان همجنسگرا ظاهر خود را به گونه ای درست می کنند که برای هم نوع خود قابل تشخیص باشند. لزبین های بوچ و دایک



در این مورد حرف اول را می زنند زیرا براحتی می توان آنها را شناسایی کرد ، اما شاید از خود بپرسید که لزیبن های فمه و لیپستیک را چگونه می توان تشخیص داد؟

در جامعه ایران که همه یک پوشش سیاه دارند و حتی اگر بدون پوشش هم آنها را در مهمانی ببینید همه دخترها شکل و شمایل فمه و یا لیپستیک لزیبن ها را دارند، مسلما تشخیص اینکه چه کسی لزیبن هست خیلی سخت می شود. اما اگر ماسکهایشان را بر دارید متوجه می شوید که همان خانومی که با شوهرش آمده و یا آن دختری که با دوستش و دوست پسر دوستش آمده همان دوست تازه شماست که در چت روم لزیبنها با او آشنا شده اید.

درست فهمیدید ، همه هستند مگر آنکه خلافتش ثابت شود....



ایدئولوژی ازدواج

الف - ایدئولوژی ازدواج از حوزه های اصلی پژوهش فمینیستی است، زیرا این ایدئولوژی شالوده ی عملکرد سایر نهاد ها از قبیل دولت است. ازدواج نهادی است که به طور سنتی هویتی اجتماعی به زنان می بخشد و نظریه فمینیستی از منظر های گوناگون آن را مورد توجه قرار داده است. نظریه ی فمینیستی ازدواج را محملی برای شکل گیری گروه بندی های جنسیتی، جایگاه تقسیم جنسی کار و انقیاد زنان و الگوی یک «هنجار» جنسی برای سایر نهادهای اجتماعی می داند .

ب - فمینیست های مارکسیست به تقسیم جنسی کار در ازدواج توجه ویژه دارند . از نگاه آنها ازدواج قراردادی کاری است که در آن شوهر ، صاحب کار بدون مزد زن است و این امر به شیوه ی تولید خانگی و نحوه ای از استثمار مرد سالارانه شکل می بخشد. این امر باعث میشود در نهادهای دولتی مربوط به رفاه و تامین اجتماعی اساس و معیار بر این قرار بگیرد که زنان از لحاظ اقتصادی به مردان متکی هستند.

ج - قبول اتکای اقتصادی زنان به مردان که در فرهنگ خود ما هم اغلب مسلم انگاشته می شود، آفات بسیار زیادی به همراه دارد. این امر چنانکه ادعا می شود به هیچ وجه نشانگر ارزش و کرامت زن در فرهنگ ما نیست و در ازاء آن بسیاری از آزادی ها و حتی مسئولیت های انسانی زن از او سلب میشود. شاید بزرگترین و مهم ترین آنها «اختیار و اراده ی آزاد» او در عمل و به تبع آن در اندیشه باشد...

وجود اختیار و اراده در انسانها دلیل الزام آنها برای انجام هر عمل اخلاقی است و این در حالی است که به موجب قرارداد ازدواج- دست کم در کشور ما و با این توجیه که مرد کفالت اقتصادی زن را به عهده دارد- اختیار و اراده ی آزاد زن از او سلب می شود فیلسوفی میگوید « فردی که قراردادی را بپذیرد که به موجب آن بخشی از اختیار و آزادی خود را واگذار کند، انسانیت خود را واگذار کرده است!»



با خواندن چنین جملاتی عمق حضور «به مثابه بیگانه» زنان در بازخوانی فمینیست ها از تاریخ، فلسفه، اخلاق، سیاست و... حس میشود

این سکه البته روی دیگری هم دارد که همان خانه نشینی، عاقبت طلبی، کم سوادی، بی تخصصی و تنبلی زنان است. تنبلی در تجربه ی فرصت های جدید، تخصص بالا، مشاغل جدید و فاجعه ای همچون تنبلی در بجای خود اندیشیدن و بجای خود تصمیم گرفتن و بجای خود رشد کردن! زنان زیادی را می شناسم که خیال میکنند رشد اقتصادی یا فکری شوهر و فرزندانشان پس رفت یا در جازدن آنها را جبران میکند. غافل از اینکه ...

با خانه نشینی و در نتیجه حاشیه نشینی زنان اصولاً بلند پروازی و اندیشه های عمیق مجال رشد پیدا نمی کنند و اینگونه است که اکنون در بهترین حالت در میان عامه ی زنان با افراد متوقعی مواجه هستیم که از مطالبات فمینیستی هم، تنها به دنبال آن بخشی هستند که منافعشان را تامین کند و به هیچ وجه حاضر به پذیرش لوازم و نتایج مطالبات برابری خواهانه نیستند



ه - فمینیست های رادیکال ازدواج را شکلی از ناهم جنس خواهی اجباری تعریف می کنند که هدف اصلی آن کنترل احساسات جنسی زنان از طریق مقید کردن آن ها به شوهرانشان است. این امر، همراه با کنترل مردان بر کار زنان در خانه، ازدواج را در جامعه ی مردسالار به منبع اصلی سرکوب زنان تبدیل کرده است. آنها خانواده را نهادی سر منشا نابرابری می دانند که در آن مردان از زنان هم توقع خدمات خانگی دارند و هم توقع خدمات جنسی و این در حالی است که عنوان حریم خصوصی برای خانواده امکان خشونت بدون مجازات علیه زنان را به مردان می دهد و در میان فمینیست ها موضع گیریهای بسیار متفاوت در قبال ازدواج، تشکیل خانواده و ارزش و اهمیت آن وجود دارد. فمینیسم تنها جنبش سیاسی رادیکالی است که توجه خود را به



دگرگونی مناسبات خانوادگی معطوف کرده است. فمینیسم نوین دیگر همچون گذشته به ازدواج و خانواده به عنوان جایگاه عمده ی سرکوب زنان نگاه نمیکند. با این حال تمامی فمینیست ها می پذیرند که خانواده به رغم داشتن پیچیدگی ها و تفاوت های بنیادینی که بسته به جامعه ای که در آن شکل گرفته، دارد - تعریف های جدیدی لازم دارد؛ چراکه تعاریف موجود برخاسته از فرضیاتی درباره ی نقش مسلط مردان است؛ برای نمونه چنان که به آن اشاره شد تباین بین قلمرو عمومی و خصوصی بخشی از طرح نظام اجتماعی مردانه است.

و- فمینیست ها با طرح شعار هرچیز شخصی، سیاسی است. طرح های زیادی را در حمایت از زنان در خانواده به مرحله ی اجرا درآورده اند. به ویژه این موفقیتها در کشور آمریکا بسیار چشمگیر بوده است و مورد توجه فعالان فمینیستی خود ما هم هست که البته با موانع خاص خود روبرو است.

فمینیست ها تلاشهای فراوانی برای از میان بردن این باور عمومی که شخصیت اجتماعی زنان را وضعیت تاهل آنها نشان می دهد انجام داده اند. باوری که در سطوح مختلف زندگی مردم کشور ما هم عمیقاً ریشه دوانده است و به نوعی مشخص کننده نوع نگاه و حتی طرز برخورد با زنان است.

در موج دوم فمینیست تلاش شد تا تمایز میان القاب دوشیزه و خانم از میان برداشته شود تا اهمیت تاهل و مجرد در زندگی اجتماعی زنان -ولو در کلام- کمتر شود. همچنین اکنون انسان شناسان فمینیست بر این اصل «که ازدواج یک انتخاب است نه یک وظیفه تکیه می کنند» و سعی در از میان بردن بدبینی و باورهای غلط اجتماعی در باره ی زنانی که ازدواج نمیکنند دارند.



سفید

سیاه

قسمت سوم

صدای زنگ تلفن از خواب بیدارش کرد حوصله نداشت گوشی را بردارد ولی کسی که پشت خط بود سمج تر از این حرفها بود که قطع کند با صدای عصبی گفت "الو، بله؟"

"سلام شادی خانم معصومه هستم ببخشید امروز دخترم دوباره حالش بد شده باید ببرمش بیمارستان نمی تونم پیام هفته ی دیگه پیام اشکال نداره؟"

با گیجی و خواب آلودگی گفت "نه، باشه مواظبش باش" گوشی را که گذاشت برای یک لحظه دچار عذاب وجدان شد به اتاق خوابش نگاه کرد، به تابلوی روی دیوار که پارسال از یک نمایشگاه نقاشی با قیمت بالایی خریده بود، به عطرها روی میز آرایشش نگاهی انداخت و به معصومه فکر کرد، به زن زحمت کشی که با یک شوهر معتاد و کلی بچه ی قد و نیم قد از صبح تا شب کار می کرد و نان آور خانه بود و همیشه از دست روزگار دل پر خونی داشت. به شوهرش فکر کرد، کسی که به او یک زندگی راحت و بی دغ دغه داده بود و نگرانی خرجی و شام شب را از او گرفته بود وقتی



خواست خدا را شکر کند به پنجره نگاه کرد و با فکرکردن به یاس یک مرتبه دلش ریخت و از هیجان تنش لرزید، احساس غم و شادی در درونش غوغایی به پا کرد، گیج شده بود این چه حسی بود؟ مقصر چه کسی بود؟ آیا او بیمار شده بود؟ این چه هیجانی بود که تمام سلولهای بدنش را به لرزه می انداخت؟ ولی چه گناه دوست داشتنی بود. با تمام وجود آرزو کرد این حس از درونش برود "خدایا التماس می کنم کمک کنی، خدایا دارم دیوونه می شم، اگه کاری کردم که داری تنبیه می کنی غلط کردم، خدایا بذار حمید اینجوری بخوام، برای اینکه درست شم یه گوسفند نذر می کنم، فقط یه فرصت بهم بده، التماس می کنم"

با چشمهای اشک آلود پرده ی اتاق را کشید، فکر یاس رهایش نمی کرد سرش را با دو دست گرفت و فشار داد "من حمیدُ دوست دارم، من حمیدُ دوست دارم..."



صبحانه نازنین را آماده کرد سرویس مهد کودک هر آن ممکن بود از راه برسد، نازنین خواب آلود التماس می کرد به مهد نرود، شادی مثل یک ماشین همه چیز را آماده کرد. صدای دینگ آسانسور، در باز شد و قلب شادی هم ایستاد. یاس با یک لبخند به او نگاه می کرد "سلام، صبح بخیر، وای چه دختر خوشگلی اسمت چیه؟"

شادی از هیجان دندانهایش را به هم فشار داد قدرت نگاه کردن به یاس را نداشت "صبح بخیر" نازنین خواب آلود و خجالت زده دست شادی را فشار می داد "اسمش نازنین، ببخشید الان سرویسش می رسه ما باید بریم" و به سرعت داخل آسانسور شد.

یاس چند دقیقه به در بسته آسانسور خیره شد قلبش داشت تند تند می زد با همه ی این هیجان غم عجیبی درونش را می آزد سریع به خانه رفت و جزوه ی فراموش شده اش را برداشت "خدایا کمک کن، خدایا معجزه کن من اون از تو می خوام" به سرعت خود را به حیاط رساند و با التهاب از دور به شادی و دختر کوچکش نگاه کرد. برای رفتن به کلاس دیر شده بود اما او همانجا ایستاد و از دور به شادی خیره شد به صورتش، به مانتوی سیاه رنگش، چقدر همه چیز این زن را دوست داشت.

شادی به ساعتش نگاه کرد باز هم راننده دیر کرده بود. سنگینی نگاه یاس باعث شد سرش را برگرداند. یاس دست پاچه شد نمی توانست حرکت کند، برای چند ثانیه نگاهشان در هم گره خورد نگاهی سراسر عشق نگاهی با یک دنیا حرف.

"مامان، سرویس اومد" شادی کودک را بوسید و دیگر از تاخیر راننده عصبی نبود سعی کرد در انعکاس شیشه قیافه اش را بررسی کند در آن لحظه نه به قراری که با خدا داشت فکر می کرد و نه به شوهری که زندگی آرامی به او داده بود. او به یاس فکر می کرد و به اینکه آیا هنوز هم آنجا ایستاده است یا نه؟ سرش را برگرداند و یاس را در کنارش دید احساس کرد از درون آتش گرفته صورتش داغ شده بود، با هیجان کودکانه ای گفت "سلام دوباره" دوست داشت زمان را نگه دارد چقدر این دختر جذاب بود...

یاس احساس می کرد قفل شده است از نگاه شادی پشتش لرزید به دیوار کوچکی تکیه داد با لرزشی گفت "چه هوای خوبی، شما همین یه دختر دارین؟" از سوالش عصبانی شد "احمق تو که خجالتی نبودی چه مرگت شده؟" ...

شادی اصلاً حرف او را نشنید دوست داشت او را با تمام وجود ببوسد و در آغوش بگیرد "ببخشید چیزی گفتی؟" یاس با شرمندگی گفت "چیز مهمی نبود" شادی قدرت مقاومت نداشت از این همه هیجان و عشق احساس انفجار می کرد، دیگر زمان و مکان برایش معنایی نداشت، احساسش به یاس عاقبت مغلوبش کرد، به آرامی گفت "دوست داری با هم یه چایی بخوریم تو این هوا می چسبه"

یاس به آسمان نگاه کرد، جزوه را در دستش فشرد و گفت "آره من که عاشقشم" ...

ادامه دارد...

دریا



« اولین بار »

معمولا تو اولین دیدار این سؤال رو می پرسم. همیشه دوست دارم بدونم دیگران چطور و کی متوجه گرایششون شدن. این بار هم مثل همیشه... وقتی از آب و هوا و حال و احوال معمول گفتیم. گفتیم یه سؤال، اما چون سؤال خیلی شخصییه نخواستی جواب نده.

- بپرس

- اولین بار کی متوجه گرایش شدی

مثل اکثر کسانی که این سؤال رو ازشون می پرسم، لبخند محوی روی لبهاش نشست و دست رو به دستگیره در ماشین تکیه داد و دستی به چونه اش کشید.

- راهنمایی بودم

- خوب؟!!!!!

- حوصله داری؟

- آره

.....

پاییز، سرمای ملایم هوا، سرویس، مدرسه، هیاهو و او ساده و کنجکاو و در امتداد بلوغ..... اوایل پاییزه، و هوا داره کم کم سرد می شه. دو ماهی از شروع مدرسه ها گذشته و کم کم امتحانهای ثلث اول نزدیکه. یه مدرسه راهنمایی با حداقل 500 شاگرد. مدرسه بزرگیه. سه تا حیاط داره و تو مقطع دبستان و راهنمایی شاگرد می گیره. آرتمیست تو این مدرسه درس خونده. از اول دبستان و الان که دوم راهنماییه، 7 سالی هست که به این مدرسه میاد. اونجا رو خیلی شبیه مدرسه نمی دونه بیشتر شبیه یه مدرسه شبانه روزیه برایش. دلش می خواد تمام وقت تو مدرسه باشه. با همکلاسیا، دوستا، و همش بازی و شیطنت. تو خونه تنهاست. آخه نه فامیل هم سن و سال داره نه خواهر و برادری. به خاطر همین عاشق شلوغی مدرسه است.

شادی سرشو میاره نزدیک تر و زمزمه می کنه: یه چیزی بپرسم؟

آرتمیست: هوم.

- یه رازه ها!

- خوب بگو

- می گم تو دوست پسر نداری؟!

- هان...





لقمه اي که داشت مي خورد مي پره گلوش... به سرفه ميوفته و بعد از چند ثانيه،

- نه

- نه اينکه من دختر بدبي باشم ها. اما يه پسر هه هست ظهرا مياد دم مدرسه....

مي دونست كي رو ميگه. پسر رو چند بار ديده بود. با خودش فكر كرد اما آخه!!! اصلا هيچ چيز جالبي نداشت که بخواد توجه آدم رو جلب کنه. اما انگار چشم دوستش رو گرفته بود. اولاً فكر مي كرد خوب هر کس سليقه اي داره اما بعد کم کم فهميد که اون حسايي که دوستاش مي گن براي اون پيش نمياد. فكر مي كرد شايد يه روز بالاخره يه پسري رو ببينه و

اما حقيقت اين بود که اون يه کم فرق داشت.

تا يه روز....

آرتميس دوستاي زيادي داشت اما يه دوست خيلي صميمي داشت. سوگل، دختر ريزه ميزه خوشگلي بود که بدون آرتميس آب هم نمي خورد. زنگ ورزش با هم بدمينتون بازي مي کردن. با هم درس مي خوندن، تابستونا با هم کلاس ورزش و زبان مي رفتن و به قول مادرشون مثل دوقلوهاي به هم چسبيده بودن. آرتميس هميشه فكر مي كرد که اين رفاقت که اونا رو اين همه به هم نزديك کرده. تا يه روز که از طرف مدرسه رفته بودن بازديد کارخونه چيت سازي. وقتي از اون همه سر و صدای کارخونه و شيطنت و بازيگوشي سوار سرويس شدن تا برگردن مدرسه، سوگل گفت:

من خوابم مياد.

آرتميس بي اختيار گفت:

خوب سرتو بذار روي پاي منو خواب

- پات درد نگیره

- نه

سوگل آروم سرش رو گذاشت رو پاهاي آرتميس و دو تا دستاي کوچولو شو گذاشت زير سرش.

چه حس خوبي داشت. آرتميس ته دلش يه لحظه لرزيد. و همين باعث شد خنده اش بگيره. سوگل خيلي زود خوابش برد. اين حس ناشناخته چي بود؟ آرتميس نمي دونست اما حس باحالي بود. کم کم صدای گرم و منظم نفسهاي سوگل روي رانهاي جوان و تازه بالغ آرتميس جرياني از گرما رو تو تمام پشتش ايجاد کرد. تا تو گوشاش داغ و ضربان قلبش تند شده بود. همين طور که داشت فكر مي كرد که اين چه حسيه، يه لحظه ترس برش داشت. ياد حرفاي شادي افتاد. ياد حسهايي که او تعريف مي کرد وقتي که اون پسر رو دم در مدرسه مي ديد. يا باهاش حرف مي زد يا اولين بار که دستش رو گرفته بود. اما يه کم فرق داشت دلش مي خواست اين رفيق کوچولو رو تو بغلش بگيره. دلش مي خواست مراقبش باشه. حالا انگار کسي مي خواست اونو آزار بده!!! يه لحظه به خودش اومد و ديد که داره با دستش صندلي سرويس رو فشار مي ده. مي ترسيد دستش به سوگل بخوره و تمام مدت بخودش مي گفت آروم باش. تو رو خدا آروم باش چي کار داري مي کني....



اونقدر تو این فکر بود که نفهمید چطور رسیدن به مدرسه. همه خسته و بی حوصله پیدا شدن. آرتمیس در عین حال که می خواست زودتر از این وضع خلاص بشه دلش هم نمی خواست سوگل رو از خواب بیدار کنه. بالاخره، سرش رو خم کرد و تو گوش سوگل گفت: بیدار شو رسیدیم.

سوگل بلند شد. چشماشو با دستاش مالید و متعجب و معصوم به آرتمیس نگاه کرد و گفت: خوابم برد؟! و بعد خنده ای کودکانه.

همیشه آرتمیس از خنده های سوگل به خنده می افتاد.

و حالا هر دو می خندیدن.

آرتمیس به لحظه به خودش اومد و با حالتی عامرانه و ناشیانه گفت: پاشو خواب آلو، برو پایین دیگه.

سوگل الکی لباس رو ورچید و کج کج نگاهی به آرتمیس کرد که یعنی دلت میاد این جور با من حرف می زنی. آرتمیس که دیگه داشت از تیش قلب دیونه می شد سعی کرد نگاهش به نگاه سوگل نیفته، تمام قدرتشو جمع کرد تا صدا از گلوش در بیاد و بگه:

ناراحت نشو. اما همه پیاده شدن، الان سرویس می ره ها!

سوگل به دفعه بلند شد. آرتمیس خیال کرد خدا رو شکر تموم شد. اما هنوز این فکر از سرش نگذشته بود که سوگل به طرف آرتمیس برگشت، و فرصت نداد آرتمیس از جاش تکیه بخوره. خم شد و لبهای گرم و کوچیکش محکم رو لبهای آرتمیس گذاشت و بعد هم انگار از خودش فرار کنه به سرعت از سرویس پیاده شد. آرتمیس خشکش زده بود. این یعنی چی؟ چی شد؟ این چه حسی بود؟

آرتمیس گرم بود و اما آروم و به شدت خسته. انگار کوه رو از جا کنده. آروم از سرویس پیاده شد. سرش پایین بود و فکر می کرد. خودشو بالاخره به بچه ها رسوند. جرأت نداشت به سوگل نگاه کنه. فهمید که سوگل ترسیده. نمی فهمید داره چیکار می کنه، فقط می دونست که دلش نمی خواد دوستش بترسه و ازش دور بشه. کمی چشماشو بست به نفس عمیق کشید و از لایبایی بچه ها خودشو رسوند به سوگل و از پشت آروم دست سوگل رو گرفت. سوگل به تکیه کوچیک خورد، تمام صورتش قرمز شده بود. زیر چشمی نگاهی به آرتمیس کرد. آرتمیس که حالا به کم آروم تر بود چشمکی زد و اشاره کرد که بی خیال. یعنی شتر دیدی ندیدی، خیالت راحت.

و بعد لبخند سوگل بود و خنده آرتمیس....

همواره تا هنوز



صندلی بی چرخ

از زمانی که خود را به عنوان یک گی پذیرفتم و با گرایش جنسیم کنار آمدم، دیده متفاوتی نسبت به آدمها و اطرافیانم پیدا کردم، و نتیجه گرفتم که تنها با کمی دقت در رفتار افراد خانواده و فامیل می توان به راحتی به گرایش جنسیشان پی برد. از طریق دوستان لژیونم با نشریه ی همجنس من آشنا شدم، و با خواندن مقاله های آن با دنیای لژیونها بیشتر آشنا شدم و با کمال شگفتی به این نتیجه رسیدم که دختر دایی لژیونی دارم که سالها در کنارش بزرگ شده ام ولی با واقعیت وجودیش بیگانه بوده ام، چه بسا اگر زود تر در رفتارهای او دقیق شده بودم و یا اطلاعات بیشتری در این زمینه داشتم می توانستم ارتباط نزدیکتر و صمیمانه تری را با او برقرار کنم.

تصمیم گرفتم درباره ی او بنویسم و به نکاتی اشاره کنم که ممکن است در نزدیکانتان نیز به وضوح دیده شود ولی شما هر روز بی تفاوت از کنار آن می گذرید.

اسم دختر دایی من هانی هست، 15 سالش بود که مادرش از این دنیا رفت و او مجبور شد که نان آور خانه شود و سرپرستی 5 تا خواهر و پدر مریضش را به عهده بگیرد، بعد از دبیرستان در یک عکاسی مشغول به کار شد و از مجالس فیلم برداری می کرد و با موهای کوتاه و تیپ پسرانه ای که داشت از مجالس مردانه هم فیلم برداری می کرد، هم زمان درس هم می خواند. مامانم همیشه می گفت هانی یک شیر زنه خیلی دختر قوی هست مثل یک مرد زندگی را می چرخونه .

از وقتی که یادم می یاد هر وقت که با هانی تلفنی صحبت می کردم همه از کلمات و اصطلاحاتی که بین ما رد و بدل می شد مثل: شاکریم، مخلصیم و از این حرفها می فهمیدن که من با چه کسی دارم حرف می زنم، هیچوقت احساس نمی کردم دارم با یک زن صحبت می کنم و همیشه فکر می کردم هانی خیلی " داش مشتیه" ...

لباس پوشیدنش خاص بود، خیلی خوش تیپ بود و موهایش را همیشه به طرف بالا درست می کرد، در نگاه اول نمی شد راحت فهمید که دختر بود یا پسر؟ در مهمانیهای مردانه به عنوان یک مرد ظاهر می شد و در



مهمانیهای زنانه، گاهی وقتها با کت و شلوار وارد می شد و زنها از او رو می گرفتند و از این که نا محرم وارد جمعشون شده جیغ می زدن و مجلس بهم می خورد...

ما با هم کوه زیاد می رفتیم و هانی همیشه مثل پسرها دستمال سر می بست و از همه جلوتر بود، شوخی های مردانه می کرد، آتش درست می کرد و همیشه مادر خرج بود، ما در جمع پسرانه با او احساس راحتی می کردیم و به خاطر جذبه ی خاصی که داشت پسرها در عین دوستی با او، حد و مرزشون رو هم حفظ می کردن و پا فراتر نمی گذاشتن ...

موتور سوار ماهری بود و یک شب من و ترک موتورسوار کرد و با هم رفتیم بیرون، از ویراژهایی که بین ماشینها می داد و با کلاه کاسکتش هیچکس متوجه نمی شد که اون یک زنه...

دختر خون گرم و با معرفتی بود، به آدمهای محتاج خیلی کمک می کرد و بر خلاف ظاهر پسرانه اش همیشه با کلی دخترهای تیتیش مامانی دوست بود، هانی با یکی از اونها خیلی صمیمی بود، دختره خارج از ایران زندگی می کرد و شوهر داشت و هر وقت که ایران می آمد، می دونستم تا یک مدت از هانی خبری نیست چون 24 ساعته با هم بودن و شبها پیش هم می خوابیدن، اسم دوستش آذر بود من در یک مهمانی با اون آشنا شدم و کم کم به هم خیلی نزدیک شدیم. حس حسادت و ناراحتی هانی را لمس می کردم ولی برام قابل درک نبود. در آن دوران من با پسر روابط جنسی داشتم ولی به دختر هم جذب می شدم و هنوز گرایش اصلیم شکل نگرفته بود و خودم را خوب نمی شناختم. یک شب که با هانی و آذر رفته بودیم رستوران متوجه نگاههای خاص او به آذر شدم، حس عجیبی داشتم ولی آنقدر برام ناشناخته بود که سعی کردم از کنارش بگذرم.

یک روز هانی از ناراحتی زیاد بغضش ترکید و کلی پیش من گریه کرد و جلوی چشمهای بهت زده ی من گفت که عاشق آذر... من برای اولین بار شنیدم که یک نفر عاشق همجنسش شده و برام غیر قابل باور بود، شاید خودم درون این احساس را داشتم ولی سنم آنقدر نبود که درک کنم و هیچ اطلاعاتی هم نداشتم. وقتی با آذر بهم زدم برای اولین بار از زبان اون شنیدم که به من گفت که گی هستم!

اعتراف هانی و خواندن نشریه خیلی چیزها را برام روشن کرد، مثلاً اینکه چرا هانی از 10 سال پیش تا حالا که دختری 33 ساله ای شده ازدواج نکرده و همیشه به خواستگارهای مختلفش جواب رد می داده و توی فامیل به دختر نجیب معروف بوده که خودش و جوانیش را وقف خانوادش کرده، با وجود اینکه خواهرهایش هرکدام دوست پسر داشتن او حتی یک دوست پسر هم نداشت، و یا اینکه آذر یک زن بایسکشوال بوده و هانی چقدر به خاطر حسنی که به اون داشت درون زجر می کشیده، و اینکه ای کاش من زودتر درباره ی اون و خودم می دونستم که هیچوقت باعث ناراحتیش نمی شدم و درکش می کردم.

من نمی خواهم با تعریف کردن این خاطره به داشتن هر گرایش جنسی نمره ی مثبت و یا منفی بدهم، مهم این است که به آدمهای دور و برتان نگاه کنید و آنها را بشناسید، حتماً نباید روی صندلی چرخ دار باشند که در چشم شما متفاوت به نظر بیایند و یا بدون دست باشند با خلق یک نقاشی تا بخواهند هنرمند تر از یک هنرمند شناخته شوند، انسانها همه برابرنند، همه دارای یک حس الهی به نام عشق هستند، پس بهتر ببینیم، نگاهی متفاوت روی صندلی بی چرخ، تفاوتی احساس نمی شود، بله صندلی یک صندلی ساده است.

بهتر نگاه کن تا ببینی.

فریاد



گفت‌وگو با دکتر فاطمه اصفهانی، عضو کمیته کشوری سرطان‌های شایع زنان

کاملاً مشخص است که سرطان پستان در ایران روند روبه‌رشدی دارد. در دو دهه قبل، ما چنین وضعیتی نداشتیم. تکان دهنده‌ترین نکته در این مورد هم پایین آمدن سن ابتلا به این بیماری است. من هر هفته شاهد چندین مورد ابتلا به سرطان پستان در سنین 30 تا 40 هستم. حتی برخی از این بیماران کمتر از 30 سال دارند. تحقیق ارائه شده در کنگره امسال با هدف تعیین وضعیت این سرطان در ایران طی 50 سال گذشته و شناخت عوامل خطر ساز آن برای به دست آوردن تصویری روشن و دقیق از وقوع سرطان پستان در جامعه، در 83-1382 انجام شد. به این منظور، از مطالعات شادروان دکتر حبیبی، طی سال‌های 1317 تا 1349، و دکتر مرتضوی، طی سال‌های 1350 تا 1375، و ارقام به دست آمده در بیمارستان‌های امام خمینی و طالقانی در تهران و مرکز ثبت سرطان در جنوب ایران و نیز آمارهای موجود در کشور و مقایسه آنها با یکدیگر استفاده شد. براساس مطالعه انجام‌شده، در سال‌های 1317 تا 1349، در ایران وقوع اکثر سرطان‌ها روند روبه‌رشدی داشته‌اند، به طوری که میزان وقوع سرطان پستان از 12/6 به 23/3 درصد رسیده است. در بررسی کشوری در 1365، سرطان پستان در رتبه ششم با فراوانی 5/9 درصد قرار داشته است. در استان فارس، این سرطان، بین دو سرطان شایع، از رتبه هفتم در 1365 به رتبه دوم در 1375 رسیده است. مجموع مطالعات نشان داده که بیش از 40 درصد از مبتلایان در سنین 40 تا 50 بوده‌اند و میانگین سنی آنان در ایران کمتر از سایر کشورها بوده است.

شیوع بیشتر سرطان پستان و پایین‌تر آمدن سن ابتلا به آن در زنان ایرانی را چگونه می‌توان توضیح داد؟

○ اولاً، ایران کشور جوانی است، بنابراین سن ابتلا به بیماری‌ها در کل جمعیت پایین می‌آید. ثانیاً، جمعیت ایران در 30 سال اخیر دو برابر شده است، پس باز هم آمار شیوع بیماری‌ها بالا می‌رود. اما این دلایل کافی نیستند. باید بررسی شود که چرا زنان جوان‌تر ما به سرطان پستان مبتلا می‌شوند. در کشورهای غربی، شایع‌ترین سن ابتلا به سرطان پستان 45 تا 50 است. حتی در بعضی از کشورها، بالای 50. این آمار در ایران یک دهه پایین‌تر است. باید در این زمینه بررسی دقیق انجام شود. چند روز قبل، در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار خبری با این عنوان چاپ شده بود: «از هر 10 زن ایرانی، یک نفر به سرطان پستان مبتلاست». این آمار کشورهای غربی است نه ایران. هنوز در ایران آمار دقیقی در مورد میزان شیوع سرطان پستان نداریم. البته در کمیته سرطان‌های شایع زنان در وزارت بهداشت و دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، مشغول انجام یکسری کارهای تحقیقاتی برای تهیه آمار هستیم. اما مهم‌ترین نکته درباره شیوع این بیماری در ایران آن است که رفتار سرطان پستان در ایران در حال تغییر است. یعنی بیماری که 20 سال قبل به من مراجعه می‌کرد و در شرایط یکسان با بیمار فعلی من است، چه از نظر سنی، جنس، اندازه و پیشرفت تومور، به درمان‌های قدیمی که ساده‌تر هم بودند بهتر پاسخ می‌داد. با وجود اینکه امروزه از درمان‌های پیچیده‌تری استفاده می‌کنیم، متأسفانه نتایج رضایت‌بخشی به دست نمی‌آوریم. این وضعیت فقط در مورد سرطان پستان مصداق ندارد. براساس بررسی‌هایی که دکتر حبیبی در حدود 50 سال قبل بر روی میزان شیوع برخی از انواع سرطان‌های شایع در ایران انجام داده، شیوع سرطان پستان در آن زمان نصف



میزان شیوع فعلی آن بوده است، در مقابل، میزان شیوع سرطان دهانه رحم و مری کاهش، و سرطان پروستات و معده و ریه افزایش یافته است.

منظورتان از اینکه زنان مبتلا به سرطان پستان در ایران به درمان پاسخ رضایت‌بخشی نمی‌دهند چیست؟
 ○ سن ابتلا به سرطان پستان در زنان ایرانی يك دهه پایین‌تر از زنان غربی است. زن جوان 30، 40 ساله‌ای به ما مراجعه می‌کند که سرطان پستانش از همان ابتدا پیشرفته است و توده پستانش بزرگ. می‌گوید از يك ماه قبل این توده را حس کرده. پس از جراحی چنین توده‌ای، مجبوریم، به علت درگیری غدد لنفاوی، شیمی‌درمانی هم در بیمار انجام دهیم تا از عود بدخیمی جلوگیری کنیم. در مورد سرطان پستان، هرچه سن ابتلای بیمار کمتر باشد، درمان هم مشکل‌تر است. بیماری می‌آید که شش ماه قبل سزارین شده و حالا سرطان پستان دارد.

سبک زندگی زنان ما و نوع عادات آنها در این تغییر الگو دخیل بوده است؟



○ عادات زندگی زنان کشور ما با زنان کشورهای غربی متفاوت است. زنان ما خیلی زودتر ازدواج می‌کنند، مصرف قرص‌های هورمونی در آنها کمتر است، فعلاً زنان چندان چاقی محسوب نمی‌شوند، از آنجا که هنوز جمعیت زیادی از آنها خانه‌دارند، از نظر حرفه‌ای به مشاغل پر استرسی مشغول نیستند، مصرف الکل و سیگار در آنها کم است، زودتر از زنان غربی بچه‌دار می‌شوند و نزدیک به دو سال به کودکشان شیر می‌دهند. همه این عوامل باید شیوع سرطان پستان را در زنان کشورمان کم کند، اما این‌طور نیست. من فکر می‌کنم که رفتار سرطان پستان در ایران با غرب متفاوت است. سرطان پستان يك بیماری هتروژن است، یعنی در يك توده سرطانی هم رفتار سلول‌ها با یکدیگر متفاوت است. موضوع دیگر، وجود سابقه فامیلی در مبتلایان به این بیماری است. اگر در خانمی فامیل درجه يك، مثلاً مادر یا خواهر، به‌صورت دوطرفه به سرطان پستان مبتلا باشد، احتمال ابتلای او به این نوع سرطان ٴه برابر افراد دیگر است. ما در این زمینه هم مطالعات تحقیقاتی زیادی انجام داده‌ایم. بسیاری از بیماران ما در ایران اصلاً سابقه فامیلی سرطان پستان ندارند.

صحبت‌های شما نگران‌کننده است، اما یقیناً آگاهی زنان ما و مراجعه به‌موقع به مراکز درمانی نقش مؤثری در پیشگیری از ابتلا به سرطان پستان و پیشرفت آن دارد. در مورد علائم و نشانه‌های ابتلا به این سرطان توضیح دهید.

○ نود درصد از بیماران در ایران و جهان بیماری را ابتدا خودشان تشخیص می‌دهند. متأسفانه زنان ایرانی، به‌دلیل حجب و حیایی که دارند، دیر به پزشک مراجعه می‌کنند و ترجیح می‌دهند که پزشکشان هم زن باشد. خانمی با سطح تحصیلات بالا به ما مراجعه می‌کند که يك سال است توده‌ای در پستانش لمس کرده. توده در



این مدت بزرگ شده و گاه به صورت زخم و ترشح بروز کرده است. در این مرحله، درمان بیماری بسیار مشکل است. خوب، یکی از علائم وجود توده معمولاً بدون درد، سفت و مقاوم است. برخی از توده‌ها در چرخه قاعدگی کوچک و بزرگ می‌شوند و از بین می‌روند. توده‌های سرطانی این‌طور نیستند. قرمزی، حساسیت در لمس، و درد هم ممکن است از علائم بیماری باشد. توصیه می‌کنم که زنان، در صورت مشاهده هر نوع تغییری در پوست ناحیه پستان مثلاً قرمزی، خارش، فرورفتگی نوک پستان، پوست‌پرتهالی شدن، وجود زخم، و ترشح از نوک پستان به پزشک مراجعه کنند. وجود توده در ناحیه زیر بغل هم باید جدی گرفته شود. توجه داشته باشید که سرطان بیماری‌ای است که در طول زمان پیشرفت می‌کند. معمولاً بیمار زمانی به پزشک مراجعه می‌کند که در حدود یکی دو سال از شروع بیماری‌اش گذشته است. به همین دلیل است که در کشورهای غربی بیماران با احتمال بالای ابتلا را غربالگری می‌کنند. با این کار توانسته‌اند به میزان قابل توجهی در کشف زودهنگام موارد ابتلا به سرطان پستان، شروع درمان به‌موقع و افزایش طول عمر بیماران پیشرفت کنند.

خودآزمایی پستان تا چه اندازه در رسیدن به این هدف مؤثر است؟

○ همه زنان باید حتماً خودآزمایی پستان را انجام دهند. در کشور ما، در مقایسه با سایر کشورها، باید غربالگری در سنین کمتر شروع شود. در کشورهای دیگر، در زنانی که عوامل خطر ساز متعددی در زمینه ابتلا به سرطان پستان دارند، شروع غربالگری در 35 سالگی و در سایر زنان 40 سالگی پیشنهاد می‌شود. ما در ایران شروع خودآزمایی پستان را از 22 سالگی توصیه می‌کنیم. خانم‌ها ماهیانه یک بار تا یک هفته پس از پایان عادت ماهیانه که پستان‌ها نرم‌ترند باید خودآزمایی پستان را انجام دهند. خودآزمایی در چند نوبت ابتدایی به‌نظرشان غیرعادی خواهد آمد، ولی بعد از مدتی که با آناتومی عضو آشنا شدند، حتی کوچک‌ترین تغییرات را می‌توانند حس کنند. باز هم تأکید می‌کنم که هر تغییری در پستان‌ها باید جدی گرفته شود. یک خارش ساده، قرمزی، حالت حساسیت یا لمس توده در پستان یا زیر بغل را باید حتماً پزشک بررسی کند.

ماموگرافی و سونوگرافی پستان در تشخیص به‌موقع بدخیمی‌های پستان چقدر مؤثر است؟ کدامیک ارجح است؟

○ بافت پستان در سنین مختلف در تغییر است. در زنان جوان، معمولاً سونوگرافی مناسب‌تر از ماموگرافی است. برعکس این وضعیت در مورد زنان یائسه صادق است که بافت پستان دیگر قوام قبلی را ندارد. در آنها، ماموگرافی توصیه می‌شود.

ماموگرافی را از چه سنی توصیه می‌کنید؟

○ در کشورهای غربی، ماموگرافی پس از پنجاه‌سالگی توصیه می‌شود. اما در ایران، با توجه به پایین بودن سن ابتلا به سرطان پستان، فکر می‌کنم که باید سن شروع ماموگرافی را تا 35 پایین بیاوریم.



سونوگرافی را چطور؟

○ سونوگرافی را در مورد زنان جوانی که مشکوک‌اند توصیه می‌کنیم، در اغلب زنان جوان انجام سونوگرافی کافی است. فواصل انجام سونوگرافی هم بستگی به وجود عوامل خطرساز در بیمار دارد. مثلاً در زنانی که هیچ سابقه فامیلی یا مشکل قبلی نداشته‌اند، در صورت شك به تغییرات بافتی، يك بار انجام سونوگرافی کافی است. اما در زنانی که کیست‌های پستان دارند، یا در اقوام درجه يك آنها سابقه ابتلا به سرطان پستان وجود دارد، هر شش ماه يكبار سونوگرافی توصیه می‌شود.

ضایعات کیستیک پستان چقدر خطر بدخیم شدن دارند؟

○ ممکن است برخی از این ضایعات کیستیک توده‌های پیش‌سرطانی باشند. این افراد در معرض خطرند. اگر کیست خیلی بزرگ باشد، باید حتماً تخلیه و پاتولوژی آن چک شود. افرادی را که اندازه کیست در آنها ثابت می‌ماند تحت نظر می‌گیریم و با انجام مرتب ماموگرافی کنترل می‌کنیم. متأسفانه اکثر توده‌های پستان بدخیم‌اند. ما فقط در زنان بسیار جوان با توده‌های پستان خوش‌بینانه برخورد می‌کنیم. منظورم زنان زیر 25 سال است.

آیا انجام دادن جراحی‌های زیبایی پستان احتمال ابتلا به بدخیمی‌های این عضو را افزایش می‌دهد؟



○ تا همین چند سال قبل، جراحی‌های زیبایی پستان مختص افراد خاص بود و اخیراً طرفداران زیادی پیدا کرده است. شاید حدود پنج سال است که افراد معمولی هم داوطلب این جراحی‌ها شده‌اند. تا این لحظه، هیچ آمار مستندی در این زمینه نداریم که آیا جراحی زیبایی ممکن است تحریک‌کننده باشد یا نه، همین‌طور در مورد گذاشتن پروتزهای پستان. اما به‌نظر می‌رسد که دستکاری پستان احتمال ابتلا به برخی از بیماری‌ها را افزایش می‌دهد. در مورد سایر دستکاری‌های پستان هم همین نکته صادق است. مثلاً گفته می‌شود که نباید نمونه‌برداری‌های متعدد، حتی برای توده‌های خوش‌خیم پستان، انجام شود.

آیا متداول شدن روش‌های نوین درمان سرطان پستان از میزان جراحی‌های درمانی برای برداشتن عضو کاسته است؟

○ در گذشته به‌طور معمول پستان مبتلا به سرطان را برمی‌داشتند و غدد لنفاوی ناحیه زیربغل را هم تخلیه می‌کردند. خوشبختانه حدود ده سال است که فقط توده بدخیم پستان را برمی‌دارند و غدد لنفاوی ناحیه‌ای را تخلیه می‌کنند. بعد برای درمان کامل بیمار، از شیمی‌درمانی و رادیوتراپی استفاده می‌کنند. البته تصمیم‌گیری در این مورد به سبب توده، محل آن، سن بیمار و عوامل دیگری بستگی دارد. اینکه عضو برداشته نشود، از



نظر روانی برای بیمار خیلی بهتر است. البته چنین نگرشی هنوز در ایران کاملاً جانفِتاده است.

چه میزان از بدخیمی‌های پستان درمان‌پذیرند؟

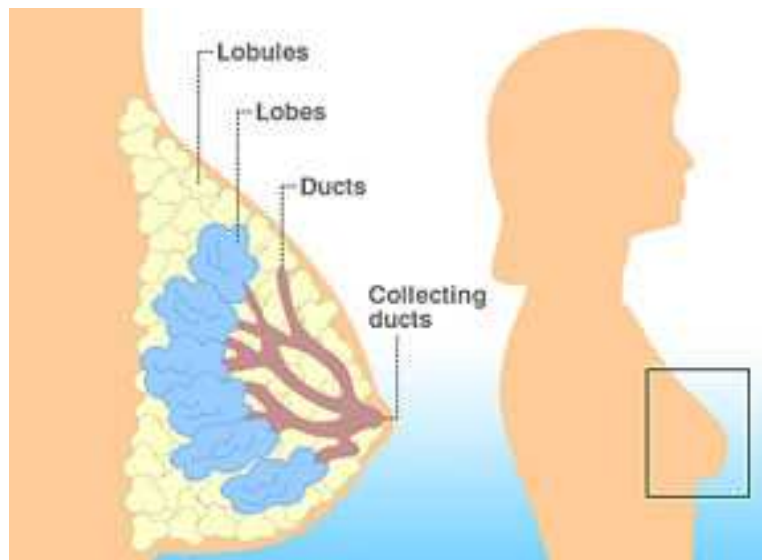
○ به مرحله بیماری در زمان شروع درمان بستگی دارد. در بیماری‌هایی که در مراحل یک و دو بدخیمی پستان قرار دارند، معمولاً نتایج درمانی رضایت‌بخش است. این بیماران با جراحی توده سرطانی پستان درمان می‌شوند و ما شیمی‌درمانی را به‌عنوان درمان کمکی و برای پیشگیری از عود بیماری انجام می‌دهیم. اما اگر بیماران در مراحل سه و چهار برای درمان مراجعه کنند، هنوز هم ترجیح بر برداشتن عضو (ماستکتومی) است. ابتدا با شیمی‌درمانی ضایعه را کوچک می‌کنیم، بعد به‌سراغ جراحی می‌رویم. در مراحل سه و چهار بیماری، شانس بهبودی اندک است، هرچند که امروزه داروهای بسیار خوبی به بازار آمده‌اند.

رادیوتراپی چقدر مؤثر است؟

○ رادیوتراپی کمک بسیار مؤثری است. در مواردی که پستان حفظ می‌شود و فقط ضایعه سرطانی را برمی‌داریم، حتماً باید رادیوتراپی انجام شود. اگر بدخیمی دست‌اندازی به استخوان و بافت‌های اطراف دارد هم به‌طور موضعی از رادیوتراپی استفاده می‌کنیم.

درمان سرطان پستان معمولاً چه مدت طول می‌کشد؟

○ درمان متعارف برای سرطان پستان در مورد سرطان پستانی که در مراحل ابتدایی تشخیص داده می‌شود، پس از جراحی، معمولاً شش دوره شیمی‌درمانی است.



عوارض شیمی‌درمانی برای بیماران سرطانی بسیار آزاردهنده است. بخصوص زنان تحت درمان که با ریزش موها مواجه می‌شوند، از لحاظ روانی آسیب زیادی می‌بینند.

○ بله، بخصوص برای زنان این عارضه خیلی ناراحت‌کننده است. اما خوشبختانه پس از اتمام دوره موها مجدداً رشد می‌کنند. عوارض ناخوشایند گوارشی شیمی‌درمانی مانند استفراغ‌های شدید هم هست. به‌نظر من،



زنان ایرانی بسیار مقاوم و پیگیرند و می‌توانند این عوارض را تحمل کنند. در مورد ریزش موها، زنان می‌توانند از کلاه‌گیس‌های مخصوصی استفاده کنند که به‌تازگی وارد ایران شده‌اند. البته بیماری‌هایی که من به آنها چنین کلاه‌هایی را توصیه کردم رضایت چندانی از این کار نداشتند.

ابتلا به سرطان پستان برای بعضی از زنان ما به معنای پایان زندگی است، این تفکر را چطور اصلاح می‌کنید؟

○ معمولاً پس از جراحی توده و شش دوره شیمی‌درمانی، بیمار را برای انجام رادیوتراپی می‌فرستیم. بعد از آن فقط باید تحت نظر باشد. بیماران زیادی داشته‌ام که بیش از 15 تا 20 سال پیش درمان شده‌اند. حالا آنها ازدواج کرده‌اند و صاحب فرزندند و زندگی طبیعی‌شان را می‌گذرانند. حتی خیلی از نزدیکانشان فوت کرده‌اند و آنها به زندگی ادامه داده‌اند.

بسیاری از زنان از شنیدن خبری از رادیوتلویزیون درباره سرطان پستان یا خواندن مطلبی در مورد آن در روزنامه‌ها و مجلات وحشت دارند و سعی می‌کنند خود را از جریان این مباحث به‌دور نگه دارند.

○ به‌نظر من درد آگاهی نداشتن برای مردم بزرگتر از درد بیماری است. در مورد بسیاری از بیماران فکر می‌کنم که اگر آنها شش ماه یا یک سال زودتر مراجعه کرده بودند، بیماری‌شان درمان می‌شد. باید کلمه ترس را در مورد بیماری سرطان پستان کنار بگذاریم. تا هفت، هشت سال قبل، دست‌اندرکاران رادیو و تلویزیون صحبت در مورد سرطان پستان را نمی‌پذیرفتند. اما امروز وضع فرق کرده است. هر هفته مصاحبه‌هایی با انکولوژیست‌ها و مطالب زیادی در این مورد از طریق رادیو و تلویزیون پخش می‌شود. کنگره‌های زیادی هم برگزار می‌شود. برای اطلاع‌رسانی بهتر به زنان، کمیته سرطان‌های شایع زنان در وزارت بهداشت اطلاعات ضروری را به صورت کتابچه گردآوری و در مراکز مختلف پخش کرده است. البته ممکن است این کتابچه‌ها به همه نقاط کشور نرسد. ما شبکه وسیعی را از طریق خانه‌های بهداشت در سراسر کشور در اختیار داریم. در هر خانه بهداشت، یک بهورز هست که با آموزش این بهورزها می‌توانیم جمعیت زیادی را زیر پوشش ببریم. به‌یاد داشته باشیم که سرطان پستان بیماری زنان شهرنشین است. اکثر بیماران ما زنان تحصیلکرده مدرن‌اند.

مرکز بیماری‌های پستان چند سالی است که شروع به کار کرده است. چه فعالیت‌هایی در این مرکز انجام می‌شود؟

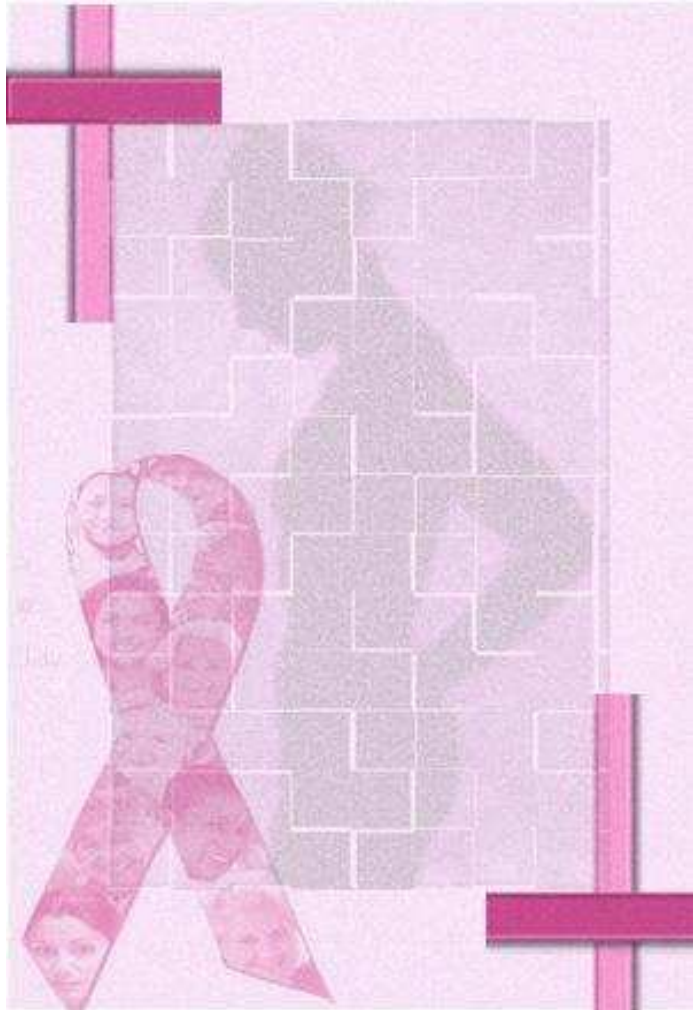
○ مرکز بیماری‌های پستان تقریباً یک دهه است که افتتاح شده. من هم جزء هیئت مؤسسين مرکز بودم. برنامه‌ریزی شیمی‌درمانی آنجا بر عهده من بود. چند سال اول، هفته‌ای یک یا دو روز برای فعالیت‌های این مرکز وقت می‌گذاشتیم. در این مرکز، رادیوتراپی، ماموگرافی، سونوگرافی، نمونه‌برداری، بررسی پاتولوژی، حتی جراحی‌های کوچک برای بیماران مراجعه‌کننده انجام می‌شود. بخش شیمی‌درمانی هم که مشغول به کار است. اقدامات حمایتی قابل توجهی هم در این مرکز برای بیماران ارائه می‌شود. چند نفر از خانم دکترهای مرکز فعالیت‌های زیادی در این مورد انجام داده‌اند: برگزاری جلسات گروهی برای بیماران، مشاوره‌های روانپزشکی و روان‌درمانی، و هماهنگی برنامه‌های تفریحی و سفرهای دسته‌جمعی. مرکز تاکنون چندین کنگره بین‌المللی هم در زمینه سرطان پستان برگزار کرده و فعالیت‌های تحقیقاتی زیادی هم در آن انجام می‌شود.



شما مدیرمسئول و صاحب امتیاز نشریه‌ای با عنوان دانستنی‌های سرطان نیز هستید. انگیزه شما از انتشار چنین نشریه‌ای چه بوده است؟

○ همیشه به این موضوع فکر می‌کردم که علت پایین بودن سطح آگاهی مردم ما چیست، شاید دسترسی نداشتن به اطلاعات. بخصوص در مورد بیماری سرطان، برای مردم ما آن قدر کلمه سرطان ترسناک و رعب‌انگیز بود که حتی حاضر نبودند در مورد آن صحبت کنند چه برسد به آنکه بخواهند در مورد آن اطلاعاتی داشته باشند. فکر می‌کردم که این وضعیت باید تغییر کند، بخصوص که روزبه‌روز به تعداد مبتلایان این بیماری اضافه می‌شود. ابتدا با رادیوتلوویزیون شروع کردیم. در آن زمان حتی با پخش واژه

پستان از رسانه‌های عمومی مشکل داشتیم. باید شروع می‌کردیم تا به جایی برسیم که مثل کشورهای غربی خود مردمان برای کسب اطلاعات حرکت کنند. بعد تصمیم گرفتیم که مجله دانستنی‌های سرطان را منتشر کنیم. هفت سال قبل توانستیم، با مجوز وزارت بهداشت، مجله را برای آگاهی‌رسانی به مردم چاپ کنیم. نکته جالب آنکه در یکی دو سال اول مجله دانستنی‌های سرطان را روی کیوسک‌های مطبوعاتی می‌گذاشتیم، اما پس از مدتی فروشنده‌ها به ما اعتراض کردند که خواننده‌ها با دیدن عنوان این مجله اصلاً هیچ مجله‌ای را نمی‌خرند! به این نتیجه رسیدیم که باید صبر کنیم تا مردم آگاهی بیشتری پیدا کنند. مجله ما در مراکز درمانی سرطان توزیع می‌شود. مخاطبان آن عموم مردم‌اند. بخشی از آن به زبان ساده است برای مردم و بخشی هم مخصوص پزشکان. شصت درصد مطالب آن برای بیماران و همراهانشان و عموم مردم است، مطالبی در مورد مشکلات تغذیه‌ای، وضعیت زندگی خصوصی و مسائل روحی-روانی



بیماران سرطانی خاطرات بیماری که مریضی‌شان درمان شده یا آنهایی که تحت درمان‌اند کمک زیادی به بقیه بیماران می‌کند. گروهی هم مراجعه می‌کنند و از شماره اول مجله را می‌خواهند. البته همه می‌دانیم که انتشار مجله در ایران چقدر دشوار است. عشق و علاقه به بیماران و مردم است که مجله را زنده نگه داشته است.

خاتم دکتر، فرض کنید که زن جوانی به شما مراجعه کرده و او تشخیص سرطان پستان را گذاشته‌اید. در برخورد اول، چطور به او می‌گویید که مبتلا به سرطان است؟

○ این مشکل‌ترین بخش کار با بیماران سرطانی است که متأسفانه بار اصلی‌اش بر دوش متخصصان مدیکال انکولوژی است. جراح به بیمار می‌گوید ضایعه کوچکی داشته که برداشته، حالا باید بروید پیش انکولوژیست. خود بیمار چند سؤال از جراح می‌کند، چند سؤال هم همسرش. جواب‌هایی که می‌گیرند همه مبهم است.



بیماری که نزد من می‌آید، میان امید به زندگی و ناامیدی دست‌وپا می‌زند. بیماری که جراح پستانش را برداشته خودش حدس می‌زند که ضایعه جدی بوده است. بیماران ایرانی بسیار حساس و عاطفی‌اند، در عین حال دوست ندارند که واقعیت را بدانند، تا آخرین لحظه طوری برخورد می‌کنند که انگار چیزی در مورد بیماری‌شان نمی‌دانند. همراهان بیمار واکنش‌های تندتری نشان می‌دهند. از ما می‌خواهند که به بیمار بگوییم يك عفونت ساده پستان است و داخل سرم‌هایش چرك خشك كن می‌ریزیم. اما ما برحسب فرهنگ بیمار با او برخورد می‌کنیم. می‌گوییم که باید شیمی‌درمانی شود و عوارض آن را هم تذکر می‌دهیم. من هیچ‌گاه مستقیماً به بیمار نمی‌گویم که سرطان پستان دارد. می‌گویم که بیماری‌اش جدی است و باید درمان شود. برایش توضیح می‌دهم که باید درمان را خودش پیگیری کند. در کشورهای غربی، پزشک معالج باید به بیمار در مورد بیماری‌اش توضیح دهد، نه فقط در مورد نوع بیماری، بلکه نوع درمان و مدت زمان بقای او را هم باید شفاف بیان کند. اما در ایران برعکس است. همراهان اصلاً دوست ندارند که بیمار از وضعیتش مطلع شود. حتی گاه می‌خواهند شکایت کنند که پزشک نوع بیماری را به بیمار گفته است. به هر حال این حق بیمار است که درباره وضعیت خود اطلاعات در اختیارش گذاشته شود. باید در ایران هم بتوانیم این مسئله را قانونمند کنیم.

هر دوره شیمی‌درمانی چقدر هزینه خواهد داشت؟

○ هر دوره در حدود دو هزار دلار هزینه برمی‌دارد که خوشبختانه 70 تا 75 درصد آن را بیمه تقبل می‌کند.

به عنوان يك پزشك زن که بیماران زن زیادی، به دلیل ابتلا به سرطان پستان، به شما مراجعه می‌کنند، چه توصیه‌هایی به زنان دارید؟

○ توصیه من به زنان آن است که خودشان و بیماری‌شان را جدی بگیرند. اگر بیماری سرطان در بدنشان ایجاد شد، فکر نکنند که زندگی به انتها رسیده است. بسیاری از مبتلایان به سرطان پستان درمان می‌شوند و زندگی طولانی را تجربه می‌کنند. مهم‌ترین نکته پیشگیری است. هر ماه خودآزمایی پستان را انجام دهند و در صورت مشاهده کوچک‌ترین علامت غیرعادی به پزشک مراجعه کنند. بهیاد داشته باشیم که غفلت از بیماری راه صحیح برخورد با آن نیست و فقط با درمان می‌توانیم بر بیماری سرطان پستان غلبه کنیم.



تیبینگ د ولوت

Tipping The Velvet

فیلم درام "تیبینگ د ولوت" (Tipping The Velvet) ، نوشته ی "سارا واترز" (Sarah Waters)، به فیلم نامه نویسی "آندریو دیویس" (Andrew Davies)، و کارگردانی "جیوفری سکس" (Geoffrey Sax)، داستان دختر جوانی است به نام "ننسی استلی" (Nancy Astley) که در یکی از شهرهای انگلستان در رستوران پدرش گارسن است. نقش او را "راشل استیرلینگ" (Rachael Stirling) بازی می کند. ننسی یک روز همراه خانواده اش به تاتر شهر می رود و در آنجا عاشق خواننده ی زن تاتر به نام "کیتی بوتلر" (Kitty Butler)، می شود که با لباس مردانه برنامه اجرا می کند که "کلی هاوز" (Keeley Hawes)، نقش او را بازی می کند.

آشنایی ننسی با کیتی سرنوشت جدیدی را برایش رقم می زند و باعث می شود سالهای پر تلاطمی را پشت سر گذارد و عاقبت بعد از هفت سال به زندگی آرامی دست پیدا کند.

این فیلم دارای سه قسمت می باشد که در سال 2002 به بازار آمد و جوایز بسیاری را دریافت کرد.

"تیبینگ د ولوت" داستان جذاب و پر کششی هست که به راحتی حس شخصیت داستان را به بیننده انتقال می دهد و باعث می شود هم زمان با او اشک بریزید، هیجان زده شوید و بخندید.





هوبنس عون

قاب عكس



بدون شرح





بدون شرح

هیچ دارویی چون صیقه شهوت را درمان نمی کند امام علی (ع)





با هم پشت ما کوهه

www.gfiran.bravehost.com

hamjenseman@gmail.com

ضمیمه این شماره نشریه ترانه ای می باشد

جهت استفاده از تالار گفتگو می توانید hamjenseman@yahoo.com در مسنجر هود اضافه کنید.

(جهت جلوگیری از ورود آقایان تنها زنانی که دارای میکروفن هستند می توانند وارد اتاق شوند)

پایان